نویسنده: پیتر گولدن، ۲۰۱۶
برگردان: دکتور لعل زاد
لندن، ۱۱ نومبر ۲۰۲۶

ترکان و ایرانیان: مروری تاریخی[1]

پیشگفتار برگردان

مقالهٔ «ترکان و ایرانیان: مروری تاریخی» نوشتهٔ پیتر گولدن، پژوهشی ارزشمند در بارهٔ پیشینه و روند تعاملات تاریخی میان مردمان ترک‌زبان و ایرانی‌زبان در آسیای مرکزی و مناطق پیرامونی آن است. نویسنده با بررسی دوره‌های گوناگون تاریخی نشان می‌دهد که این مناسبات صرفاً به رویارویی‌ها و رقابت‌های سیاسی محدود نبوده، بلکه با همزیستی، دادوستد، تبادل فرهنگی و تأثیرگذاری متقابل همراه بوده است. در این میان، سغدیان و دیگر مردمان ایرانی‌زبان در انتقال دانش، زبان، خط، دین و سنت‌های اداری و فرهنگی به دولت‌های نخستین ترک‌زبان نقش مهمی داشته‌اند؛ نقشی که در دوره‌های بعد، با گسترش اسلام و شکل‌گیری فرهنگ ایرانی ـ اسلامی، ابعاد گسترده‌تری یافته است.

یکی از نکات مهم این پژوهش، نشان‌دادن پویایی و دگرگونی هویت‌های زبانی و فرهنگی در بستر تاریخ است. نمونه‌های بررسی‌شده در مقاله آشکار می‌سازند که زبان، تبار و هویت فرهنگی همواره بر یکدیگر منطبق نبوده‌اند؛ چنان‌که گروه‌هایی با پیشینهٔ ایرانی به زبان‌های ترکی روی آورده‌اند و در مقابل، برخی گروه‌های ترک‌زبان نیز در محیط‌های ایرانی‌زبان جذب شده یا از زبان و فرهنگ فارسی تأثیر پذیرفته‌اند. از این‌رو، مقاله در شناخت پیچیدگی مناسبات تاریخی میان این مردمان و پرهیز از یکی‌انگاشتن زبان، تبار و هویت، اهمیت ویژه‌ای دارد.

یکی دیگر از موضوعات دلچسب در این مقاله، بررسی پیشینه و/یا سیر تحول واژه «تاجیک» است. گولدن صورت‌ها و کاربردهای تاریخی این واژه را در زبان‌ها و منابع گوناگون بررسی می‌کند: «در زبان ترکی به‌شکل «تزیک/تژیک» (tezik/Täžiklär)، در زبان پهلوی به‌صورت «تاچیک» (tāčīk)، در فارسی نو به شکل «تاجیک/تازیک» (tāzīk/tājīk)، در زبان سغدی به‌صورت «تزیک» (tzyk)، در زبان خوارزمی به‌شکل «تچیک» (tćyk)، و در زبان ساکایی به‌صورت «تاشیکا» (ttaśika) ثبت شده است. این واژه همچنین از اوایل دهه ۷۲۰ میلادی، در کتیبه کولی چور دیده می‌شود و صورت‌های آن در منابع چینی، به‌شکل «تا-شی/داشی» (Ta-shih/ Dashi)، و زبان تبتی، به‌شکل «تازیگ» (ta-źig) بازتاب یافته است». در بخشی از کتیبه کولی چور آمده است

که «...از رود ینچو/مروارید (سیردریا) گذشت و تا دروازه آهنین پیش رفت؛ در نبرد با تزیک‌ها (Tezikke) پیروز شد» که یکی از صورت‌های کهن واژه تاجیک، یعنی Tezik در متن کتیبه دیده می‌شود. این بررسی تاریخی، زمینه ارزشمندی برای شناخت و تحول این واژه/نام فراهم می‌کند؛ موضوعی که امید است مورد توجه و پژوهش‌های بیشتر نسل جوان تاجیک قرار گیرد.

شایان ذکر است که سه کتیبهٔ مشهور ترکی باستان، یعنی کتیبه‌های بیلگه خاقان (شاه)، کول‌تگین (شاهزاده و فرماندهٔ نظامی) و تونیوکوک (وزیر و مشاور ارشد)، از مهم‌ترین سنگ‌نبشته‌های دورهٔ خاقانات دوم تورک به‌شمار می‌روند. کتیبه‌های بیلگه خاقان (۷۳۵) و کول‌تگین (۷۳۲) در درهٔ اورخون (مغولستان مرکزی)، قرار دارند؛ اما کتیبهٔ تونیوکوک (۷۲۵/۷۲۰ یا ۷۳۴/۷۳۲) در نزدیکی اولان‌باتور کنونی، کشف شده است. با این حال، به دلیل تعلق هر سه به یک دورهٔ تاریخی و ارتباط محتوایی آن‌ها، کتیبهٔ تونیوکوک نیز در مجموعهٔ کتیبه‌های اورخونی جای می‌گیرد. کتیبهٔ کولی چور (۷۲۵/۷۱۹ یا ۷۲۵/۷۲۳)، سنگ‌نبشته‌ای مستقل از نظر محل و موضوع است که در ایکه خشتو (مغولستان مرکزی)، قرار دارد. این کتیبه به یادبود ایشوارا بیلگه کولی چور، از بزرگان و فرماندهان نظامیِ وابسته به گروه تاردوش در دورهٔ خاقانات دوم تورک، برپا شده است.

از آن‌جا که متن اصلی مقاله، یک «مرور تاریخی پیوسته و بدون زیرعنوان‌ها» است که از دوره پیشااسلامی آغاز می‌کند و تا دوره دولت‌های جدید ترک‌زبان پیش می‌رود، در برگردان، با توجه به تغییر دوره‌های تاریخی و محورهای بحث، زیرعنوان‌های افزوده شده‌اند. این زیرعنوان‌ها ضمن برجسته‌ساختن موضوعاتی چون نقش سغدیان، ورود اسلام، جایگاه سامانیان، قراخانیان و غزنویان، ظهور سلجوقیان و تداوم تعاملات ترکی-ایرانی در دوره‌های مغول، تیموری، اوزبک، صفوی و عثمانی، به تفکیک مباحث، حفظ انسجام متن و سهولت مطالعه و مراجعهٔ دوباره به بخش‌های مختلف مقاله کمک می‌کنند. این زیرعنوان‌ها صرفاً جنبهٔ راهنمایی دارند و بخشی از ساختار اصلی مقاله نیستند.

+ + +

محمود کاشغری، واژه‌نگار ترک‌زبان سده‌ی یازدهم، در مقام جمع‌بندی سنت دیرینه‌ی تعاملات میان ترکان و ایرانیان، به این ضرب‌المثل ترکی اشاره می‌کند: «باش‌سیز بورک بولماس، تات‌سیز تورک بولماس»؛ یعنی «بدون سر، کلاهی نیست؛ و بدون تات (ایرانی)، ترکِ نخواهد بود». اگرچه این گفته حاکی از نوعی وابستگی ترکان به «تات‌ها»ست، اما هم‌زمان سنتی دیرینه از بدگمانی و حتی تحقیر نیز در میان بوده است. کاشغری با بازی زبانی بر سر واژه‌ی ترکی «تات» (به معنای زنگ که بر

شمشیر یا اشیای دیگر می‌نشیند)، این عبارت را نقل می‌کند: «قیلیچ تاتیقسا ایش یونچیر، ایر تاتیقسا ایت تینچیر»؛ یعنی «هرگاه شمشیر زنگ بزند، وضع (جنگجو) رو به تباهی می‌رود؛ (همان‌گونه که) هرگاه یک ترک، خوی و منش یک ایرانی را به خود گیرد، تنش بوی تعفن می‌گیرد». کاشغری در ادامه توضیح می‌دهد، «این سخن بدین منظور ساخته شده که به فرد توصیه کند استوار بماند و در میان هم‌نوعان خود زندگی کند» (۱). به نظر می‌رسد معنای نخستینِ واژه «تات»، «بیگانه» است – احتمالاً کسی که از نظر سیاسی در جایگاهی فرودست قرار داشته – و بعدها این واژه برای اشاره به مردمان ایرانی به کار رفته که ترک‌ها در آسیای مرکزی و سپس در خاورمیانه با آن‌ها مواجه شدند. در واژه‌نامه‌های مملوک-قپچاق متعلق به سده‌های چهاردهم و پانزدهم – که بازتاب‌دهنده‌ی شرایط قومی-فرهنگی متفاوتی هستند – این واژه همچنان برای اشاره به جمعیت‌های غیرترک (مشخصاً اعراب یکجانشین) به کار رفته است (۲).

به گفته‌ی کاشغری، به «ایرانیانی/پارسی‌زبانانی که هیچ‌گونه آشنایی با زبان ترکی ندارد»، «سوملین تات» گفته می‌شد (۳). این نکته نشان می‌دهد که ایرانیانی – شاید هم با جمعیتی قابل‌توجه – وجود داشته‌اند که زبان ترکی را می‌دانسته‌اند؛ امری که گویای آشناییِ نسبیِ این دو گروه با زبان‌ها و فرهنگ‌های یکدیگر است. کاشغری به صراحت بر این نکته تأکید می‌ورزد و خاطرنشان می‌کند که آن دسته از ترکانی که با ایرانیان شهرنشین مراوده و آمیزش نداشتند، از «فصیح‌ترین» گویش برخوردار بودند؛ در حالی که کسانی که دوزبانه بودند و با شهرنشینان ایرانی‌زبان معاشرت داشتند، «در گفتارشان نوعی آمیختگی یا ناخالصی دیده می‌شود؛ برای نمونه در میان مردم سغداق، کینچیک و ارغو» (۴). مردم بالاساغون – شهری در قلمرو قراخانیان – «هم به زبان سغدی و هم به زبان ترکی سخن می‌گویند. همین وضعیت در مورد مردم طراز (تالاس) و مدینةالبیضاء (اسبیجاب) نیز صدق می‌کند». سراسر سرزمین ارغو که از اسبیجاب تا بالاساغون امتداد داشت، دچار این‌گونه ناخالصی در گفتار بود. در روستاهای پیرامون کاشغر، زبان کینچیکی رواج داشت، «اما در خود شهر [مردم] به ترکی خاقانی سخن می‌گفتند». کاشغری مردمان ختن و کینچیک را «در زمره ترکان نمی‌دانست، زیرا آنان عناصری را وارد زبان ترکی می‌کنند که هیچ‌گونه سنخیتی با آن ندارد». در شیوه تلفظ زبان ترکی این ایرانیان، ردپای عناصر زبانیِ زیرلایه (باقی‌مانده از زبان مادری‌شان) و هم واژگان غیرترکی آشکار بود. البته، طوری که دیدیم، ترکان نیز از این تعامل بی‌تأثیر نماندند. بنابراین، گفته می‌شود که اوغوزها واژگان فارسی را وام گرفته‌اند (مانند اورین به معنای «بد»، در پارسی: ویران به معنای مخروبه) و «با آمیزش با ایرانیان، بسیاری از واژگان ترکی را فراموش کردند و به جای آن‌ها از واژگان فارسی استفاده نمودند».

[پیشینه تاریخی مناسبات ترکان و ایرانیان]

همزیستی دشوار ترکان و ایرانیان، ریشه‌ای بسیار کهن دارد. تا اواسط سده چهارم میلادی، عشایرِ ایرانی بر بخش‌های وسیعی از استپ‌های اوراسیای مرکزی (آسیای درونی) تسلط داشتند؛ همچنین جوامع کشاورز و شهرنشین ایرانی که در مناطقی همجوار این استپ‌ها شکل گرفته بودند، بعدها پیوندی تنگاتنگ با مردمان ترکـزبان پیدا کردند. مناطقی که امروز ترکستان نامیده می‌شوند، زبان رایج آن عمدتاً ایرانی یا توخاری (در نواحی شرقی، یعنی ترکستان شرقی کنونی یا سین‌کیانگ) بوده است. مسئله تماس‌های اولیه هند و اروپایی با گویشوران زبان‌های آلتایی، اگرچه بدون تردید است، همچنان مشکل‌ساز است (۵). با این حال، شکی نیست که کوچ‌نشینان ایرانی (سکاهای یونانیان، ساکاهای ایرانیان) به مغولستان و سیبری جنوبی نفوذ کرده بودند (۶) و در آنجا با مردمان ترکـزبان که زیستگاه باستانی آنها به احتمال زیاد در سرزمین‌های مجاور تا منطقه بایکال امتداد داشت، تماس داشتند (۷). قبایل ترکـزبان ممکن است از جمله گروه‌های تابع سکاها بوده باشند. به نظر می‌رسد کوچ‌نشینی دامداری که ریشه‌های احتمالی آن را باید در استپ‌های اوراسیای غربی جستجو کرد، توسط این ایرانیان شرقی به مردمان ترکـزبان منتقل شده باشد. کاملاً محتمل است که مفاهیم مذهبی و ایدئولوژی سلطنتیِ مرتبط با آن، به همین شکل از طریق تماس‌های ایرانی یا حتی پیش از آن با هند و ایرانی به مردمان ترکـزبان رسیده باشد (واژه‌های ترکی یات/یادا/یادو «سنگ‌باران» با اوستایی یاتو، سانسکریت یاتو «جادوگری» مقایسه شود) (۸). همچنین اصطلاحات ترکی سیرا «آب‌جو» با سانسکریت سورا، اوستایی هورا «کومیز»؟، ترکی تانه «گاو ماده»، اوستایی داینا‌و «چهارپای ماده»، سانسکریت دهینا «گاو» وغیره، از قدمت قابل توجهی برخوردارند (۹).

ظهور و سقوط دولت شیونگـنو (۱۰) در مغولستان (تقریباً از ۱۷۶ پیش از میلاد تا اواسط سده دوم میلادی)، در آغاز موجب حرکت مردمان ایرانی (و شاید توخاری) به سمت غرب شد و با فروپاشی آن، مردمان ترکـزبانی که پیش‌تر زیرسلطه شیونگـنوها بودند، به سمت غرب حرکت کردند. این تحولات همچنین به سلطه قبایل ایرانی بر مغولستان پایان داد و موجب شد این منطقه به کانونی برای زبان‌های آلتایی تبدیل شود. تا اواسط سده چهارم، با شکل‌گیری امپراتوری ژو-ژان – احتمالاً از مردمان نیا-مغولی – در مغولستان، تکانه‌ای دیگری ایجاد شد و شاهد آن بودیم که مردمانی موسوم به «هون» (که با نام‌های هیون/شیون شناخته می‌شوند) شروع به ایجاد ناآرامی در مرزهای ایران و متعاقباً شمال غربی هند کردند. هویت قومی-زبانیِ این گروه (شیون) نامشخص است؛ آن‌ها ممکن است اتحادیه‌ای متشکل از عشایر ایرانیان پیشین و عناصر آلتایی‌زبان (احتمالاً نیا-مغولی و ترکی) بوده باشند (۱۱). به همین ترتیب، وابستگی‌های دودمان هفتالی که تا اواسط سده پنجم بر آنان مسلط شدند و نام‌شان به‌مثابه

عنوانی سیاسی برای تمام مردمان زیرحاکمیت‌شان به کار رفت، نیز نامشخص است. در هر صورت، واحدهای سیاسی که در این منطقه شکل گرفتند، از زبان ایرانی باختری [بلخی] به عنوان زبان رسمی دولتی خود استفاده می‌کردند. در دهه ۳۷۰، این «هون‌ها» از رود ولگا گذشتند و زیر رهبری آتیلا (درگذشت: ۴۵۳) وارد تاریخ و افسانه‌های اروپا شدند (۱۲). پس از فروپاشی هون‌های اروپا (در ۴۵۴) و زیر تأثیر ناآرامی‌ها در قلمرو ژوژان‌ها، مهاجرت مردمان ترک‌زبان به سرزمین‌های ایرانی‌نشین آلان-آس که در دو سوی رود ولگا قرار داشتند، شدت گرفت. در حدود ۴۶۳، چندین گروه قبیله‌ای اوغوری که به گونه‌ای از زبان‌های ترکی سخن می‌گفتند که با زبان ترکیِ رایج متفاوت بود (و امروز تنها در زبان چوواشی باقی مانده است)، وارد این منطقه شدند و با امپراتوری روم شرقی (بیزانس) ارتباط برقرار کردند. در اینجا، آن‌ها وارد روابط نزدیکی با عشایر باقی‌مانده‌ی آلان-آس شدند؛ هر دو گروه در شکل‌گیری فرهنگ سالتوو-مایاکسکایا سهیم بودند، فرهنگی که بعدها با خاقانات خزر پیوند یافت.

قبایلی که به سمت غرب آمدند، به‌مرور زمان جایگزین عشایر ایرانی آسیای مرکزی شدند یا آنان را در خود ادغام کردند. سرزمین «توران» که بعدها با عشایر ترک‌زبان دشت‌زی (استپ‌نشین) مرتبط شد، پیش‌تر قلمرو دامداران ایرانی بود. در این منطقه، چندین کانون از دولت‌شهرهای ایرانی شکل گرفته بود. در بخش غربی اوزبکستان امروزی، خوارزم قرار داشت که ساکنان آن به زبانی متمایز از زبان‌های ایرانی شمال شرقی سخن می‌گفتند. زبان سغدی نیز که با این زبان خویشاوند بود اما گستردگی بسیار بیشتری داشت، با مراکز شهری بخارا، سمرقند و چاچ (تاشکندِ امروزی) پیوند داشت و در سکونتگاه‌هایی در امتداد جاده ابریشم تا شمال چین رواج یافته بود. در جنوب شرقی این مناطق، سرزمین توخارستان واقع بود که در آن به زبان باختری [بلخی] و دیگر زبان‌های ایرانی که با امپراتوری کوشان پیوند داشتند، سخن می‌گفتند (۱۳). هر یک از این دولت‌شهرها زیرحاکمیت شاهان خاص خود (مانند خوارزمشاه) اداره می‌شدند. روابط سیاسی و تجاری قبایل ترک‌زبان با این دولت‌شهرهای بازرگانی به‌مرور زمان عمیق‌تر شد؛ چنان‌که تعامل آن‌ها با مردمان آس و دیگر مردمان ایرانی دشت‌زی که پیش‌تر با این منطقه و هم با دشت‌های پانتو-کاسپین [منطقه استپی میان بحیره/دریای سیاه و دریای کسپین/خزر] در غرب آن پیوند داشتند، نیز گسترش یافت.

[پیدایش خاقانات تورک و نقش عناصر ایرانی-توخاری]

ریشه‌های دولت کوک تورک که در ۵۵۲ با سرنگونی ژو-ژان‌ها تأسیس شد و مرکز آن در قلمرو پیشین همان‌ها در مغولستان قرار داشت، نیز با مردمان ایرانی و توخاری پیوند داشت. خاندان حاکم بر

تورک‌ها که در منابع چینی با نام آشینا ثبت شده‌اند، پیش از ورود به کوه‌های آلتای، در مناطق ایرانیان سکایی و توخاریِ ترکستان شرقی می‌زیستند. در کتیبه سغدیِ بوگوت (مربوط به دهه ۵۸۰) که کهن‌ترین کتیبه رسمی دولت تورک‌هاست، از آن‌ها با عنوان «تورکوت آشیناها» (Türküt Ašinas) یاد شده است. خود نام آ-شیه-نه (A-shih-na) به عنوان کلمه سکایی ختنی «آشانه» به معنای «نجیب شایسته» یا «آشیینه/آشینه» به معنای «آبی» توضیح داده شده است (با واژه ترکی «کوک» به معنای «آبی» در کوک تورک کتیبه کول تگین مقایسه شود که احتمالاً به عنوان مرجع رنگ جغرافیایی برای «شرق» استفاده شده است) (۱۴). اینکه آیا زبان آنها ایرانی، توخاری یا ترکی بود، مشخص نیست، اما مشخصاً عناصر مهم قومی-فرهنگی غیرترک در آن حضور داشتند. نام خاقان/کاگان‌های اولیه (بومین، ایشتمی، موقان، تاسپار، نیوار) ترکی نبود. کهن‌ترین بنای رسمی باقی‌مانده از دولت تورک، کتیبه بوگوت، طوری که اشاره کردیم، به زبان سغدی نوشته شده است. عنوان کاغانات/خاقانات که از بسیاری از الگوهای پیشینیان خود، شیونگنو و ژوژان پیروی می کرد، از منابع مختلف به عاریت گرفته شده است: خاتون/قاتون «همسر کاگان»، سغدی خواتین «همسر فرمانروا»، شاد عنوانی پایین‌تر از قاغان (سغدی غشید، ساکای شاو، ایرانی میانه شاد، پارسی شاه، خشایتا به معنای شاه، یا اوستایی خشایتا به معنای رئیس)، بیگ به معنای رئیس خاندان یا قبیله، سردار تابع؛ برگرفته از واژه ایرانی باگ و سغدی بغی. این‌ها ممکن است با میانجیگری ژوژان‌ها یا به‌گونه مستقیم وارده شده باشند. برخی عناوین، چون «ایشبارا» برگرفته از واژه سانسکریت ایشوارا به معنای «شاهزاده، سرور»، احتمالاً از طریق زبان‌های توخاری به این حوزه راه یافته‌اند (۱۵)؛ هرچند وجود مستعمرات هندی در ترکستان شرقی نیز می‌تواند منبعی مستقیم برای انتقال آن‌ها بوده باشد. عناصری از ایدئولوژی امپراتوری نیز با مفاهیم ایرانی پیوند داشتند. در بنیادِ قدرتِ کاگان که «همانند آسمان و برآمده از آسمان» توصیف شد، مفهوم انتصاب الهی برای تکیه زدن بر تخت و برخورداری از قُوت یا همان «بخت و اقبال آسمانی» نهفته بود (چنان‌که در عبارت آمده است: «به‌سبب فرمان آسمان و به‌سبب آنکه خود از بخت آسمانی برخوردار بودم، بر جایگاه کاگان نشستم»). مفهوم قُوت از نظر معنایی بسیار به مفهوم ایرانی «خوارینه» نزدیک بود.

[نقش سغدیان در انتقال میراث فرهنگی و تمدنی دولت‌های تورک]

در دولت تورک، مستعمرات تجاری گسترده‌ی سغدیان که در امتداد جاده ابریشم (۱۶)، از مغولستان درونی تا شبه‌جزیره کریمه پراکنده بودند (سغدایا که بعدها در زبان قبچاقی به نام سوداق و در منابع روسی سوروژ نامیده شد)، نقشی بسیار مهم ایفا می‌کردند (۱۷). سغدیان که مرکزشان در سرزمین

اصلی سغد (در دره زرافشان) و استروشان قرار داشت و شهرهای بزرگشان بخارا و سمرقند بود، به همراه خوارزمیان که در غرب آنان می‌زیستند، اتحادیه‌ای سست از دولت‌شهرهای تجاری را زیرحاکمیت فرمانروایان خود تشکیل می‌دادند و از قدرت نظامی قابل‌توجهی برخوردار بودند. منابع چینی به‌ویژه به گروهی موسوم به «چه-چیه» (که معادل واژه سغدی چغر و واژه فارسی چاکر است)، اشاره می‌کنند؛ این‌ها نیروهای نظامی ویژه‌ای بودند که به خاندان‌های اشرافی و ممتاز وابسته بودند. بنا بر برخی نظریه‌ها، این تشکیلات الگویی برای نهادِ بعدی «غلامان» (نظامیان برده) در دوران خلافت عباسیان شد؛ نهادی که بدنه اصلی آن را ترکان آسیای مرکزی تشکیل می‌دادند. آن‌ها بازرگانان کارکشته‌یِ مسیرهای دور بودند که منابع چینی در بارهشان می‌گویند: «در تجارت سرآمدند و سودجو هستند» (۱۸).

هم‌زمان با پیشروی تورک‌ها به سوی غرب، آنان پس از برقراری اتحاد با ایران ساسانی که طی آن خسرو انوشیروانِ نامدار با شاهزاده‌خانمی تورک ازدواج کرد، در ۵۵۷ یا ۵۶۵، دولت هپتالیان را درهم کوبیدند. فتوحات تورکان که تا شبه‌جزیره کریمه امتداد یافت، نشان‌دهنده‌ی دومین موج ورود مردمان ترک‌زبان به این منطقه بود و مرحله‌ای مهم در «ترک‌سازی» یا «ترک‌زبان‌شدن» (Turkicization) بخش بزرگی از آسیای مرکزی به شمار می‌رفت؛ فرآیندی که سده‌ها به طول انجامید.

تورک‌ها بر سرزمین‌های شمال رود جیحون (آمودریا)، منطقه‌ای که بعدها اعراب آن را ماوراالنهر (آن‌سوی رود) نامیدند، مسلط شدند، در حالی که ساسانیان کنترل نواحی جنوبی را در دست داشتند. این ترتیبات، وضعیتی ناپایدار و کوتاه‌مدت بود که به دلیل رقابت‌های تجاری و سیاسی، از همان آغاز محکوم به شکست بود. پس از چندین مأموریت دیپلوماتیک ناموفق به ایران (که آخرین آن‌ها با مسموم شدن بیشتر اعضای هیئت تورک-سغدی به پایان رسید)، تورک‌ها در ۵۶۸ نخستین هیئت دیپلوماتیک خود را به قسطنطنیه، رقیب اصلی ایران در خاور نزدیک، اعزام کردند. روابط تورک‌ها با تمام امپراتوری‌های بزرگِ یکجانشینِ همسایه – یعنی ایران، بیزانس (روم شرقی) و چین (در آن سوی دشت‌های استپ) – عمدتاً از طریق اتباع سغدی آن‌ها انجام می‌شد. ریاست نخستین هیئت دیپلوماتیک تورک‌ها به قسطنطنیه را فردی سغدی به نام «مانیاخ» بر عهده داشت. او نامه‌ای به خط سکایی که به احتمال بسیار زیاد همان خط سغدی بوده، با خود آورده بود که برای امپراتور ترجمه شد. بیزانسی‌ها که برای ایجاد موازنه در برابر ایران به تورک‌ها نیاز داشتند، در عمل شرکایی ناکارآمد از آب درآمدند. تورک‌ها که به‌زودی درگیر نزاع‌های داخلی میان گروه‌های گوناگون خاندان حاکم بر سر کسب قدرت شده بودند، در ۵۸۹ در منطقه هرات، متحمل شکستی سنگین از ایران شدند.

در گزارش‌های بیزانسی، از مانیاخ به عنوان مشاور همیشگیِ خاقان یاد شده است. منابع چینی، با تحقیر شناخته‌شده نسبت به عشایر شمالی، می‌گویند که تورک‌ها «ساده‌دل و فاقد دوراندیشی» هستند و اگر «سغدیان بسیاری» که در میان آنها زندگی می‌کردند و «باهوش و باتجربه بودند و آنها را آموزش می‌دادند و رهبری می‌کردند» نبودند، می‌توانستند از بازی آشنای «تفرقه بینداز و حکومت کن» برای کنترل آنها استفاده کنند. خاندان‌های حاکم سغدی که از قبل تجربه امپراتوری زیادی داشتند (آنها قبلاً بخشی از امپراتوری‌های هخامنشی و اسکندری بودند)، با تورک‌های سلطنتی ازدواج کردند و مردان تجارت و دیپلوماسی آنها، همانطور که دیدیم، به عنوان واسطه با امپراتوری‌های ساکن اطراف عمل می‌کردند. پس از فتح اسکندر بود که مستعمرات تجاری دیاسپورایی سغدی آغاز شد. بنابراین، تا زمان تشکیل دولت تورک، سغدیان بازرگانان بین‌المللی با سابقه طولانی بودند. تماس‌های آنها با تورک‌ها ممکن است به طور قابل توجهی قبل از ظهور تورک‌ها به مقام امپراتوری بوده باشد. در هر صورت، سغدیان اکنون به قدرت نظامی تورک‌ها نیاز داشتند، قدرتی که می‌توانست تا مرزها و فراتر از امپراتوری‌های بزرگی که در جنوب استپ‌ها قرار داشتند، گسترش یابد. از دیدگاه سغدیان، می‌شد از تورکان برای زیرفشار قرار دادن چین که اغلب شریک تجاری بی‌میلی بود، جهت گشودن بازارهایش بهره برد.

سغدیان، چون دیگر مردمان‌پیشه‌ور و بازرگان، به کشاورزی گسترده، دام‌پروری (منابع چینی آنان را پرورش‌دهندگان اسب‌هایی ممتاز می‌دانند) و صنایع تولیدی نیز اشتغال داشتند. سغدیان، علاوه بر فعالیت‌های تجاری – و چه بسا دقیقاً به واسطه‌ی همین فعالیت‌ها – به نوعی «سکولاریزم تجاری» دست یافتند که در مقایسه با همسایگان ساسانی آن‌ها، از مدارای بسیار بیشتری نسبت به ادیان گوناگون و در کل نسبت به بیگانگان برخوردار بود. در این میان، ادیان نیز اغلب رنگ‌وبویی تلفیقی به خود گرفتند که بازتاب‌دهنده‌ی تأثیرات متنوع موجود در منطقه بود. همین امر در مورد خوارزمیان نیز صدق می‌کرد؛ کسانی که پیوندهای تجاری نزدیکی با منطقه‌ی ولگا برقرار کرده بودند. در نتیجه، این ایرانیان شهرنشین (که در قالب دولت‌شهرها می‌زیستند) به مثابه‌ی حاملان اصلی فرهنگ در سراسر اوراسیا عمل می‌کردند؛ و زبان سغدی که با استفاده از خطوط گوناگون سامی (سریانی) نوشته می‌شد، به زبان میانجی (لینگوا فرانکا) در مسیر جاده ابریشم در آسیای مرکزی بدل گشت (۱۹). از طریق همین مردمان بود که ادیان گوناگون از مدیترانه شرقی (مانند آیین مانی و مسیحیت) و هند (بودیزم) به آسیای مرکزی راه یافتند. متونی به زبان سغدی که به این ادیان می‌پردازند، کشف شده‌اند که بسیاری از آن‌ها از منطقه‌ی تورفان به دست آمده‌اند. شواهدی دال بر نفوذ مسیحیت (به احتمال زیاد از نوع نسطوری) در میان تورکان را شاید بتوان در روایتی از تئوفیلاکتوس سیموکاتا یافت؛ او می‌نویسد که

ایرانیان تعدادی از اسرای تورک (که احتمالاً در هرات اسیر شده بودند) را نزد امپراتور موریس (۵۸۲–۶۰۲) فرستادند، زیرا بر پیشانی این اسرا نشان صلیب خالکوبی شده بود (۲۰). جای شگفتی نیست که بسیاری از مفاهیم مهم دینی در زبان ترکی باستان، که با این ادیان جهان‌شمول پیوند دارند، از زبان سغدی گرفته شده یا از طریق آن به زبان ترکی راه یافته‌اند: واژه‌ی ترکی «اوچماق» (بهشت/فردوس) برگرفته از واژه‌ی سغدی شتماخ/اوشتماخ، تامو، تاموق (دوزخ) برگرفته از واژه‌ی سغدی تامو، ترکی «ییک» (شیطان) ریشه در واژه‌ی هندیِ یاکا دارد. آیین زرتشتی نیز که از جهان ایرانی برخاسته بود، بی‌تردید در این میان تأثیرگذار بوده است. بازتابی از باورهای زروانی را می‌توان در مفهوم «خدای زمان» (اود تینگری) مشاهده کرد که در کتیبه کول تگین به آن اشاره شده است.

روشن است که سغدیان تأثیر فرهنگی بسیار عمیق بر تورک‌ها داشته‌اند تا چینی‌ها. برای نمونه، نظام نوشتاری تورک‌ها، یعنی همان خطوط رونی‌شکل که به صورت‌های گوناگون در سراسر اوراسیا یافت شده‌اند، احتمالاً برگرفته از خط سغدی یا نوعی الفبای سامی دیگر است که از طریق سغدیان یا دیگر مردمان ایرانی به این منطقه راه یافته است (۲۱).

ورود عناصر سغدی به زبان و فرهنگ ترکی، پیوند تنگاتنگی با خاقانات اویغور (۷۴۴-۸۴۰) دارد؛ دولتی که پس از امپراتوری تورک در مغولستان بر سر کار آمد. البته این تحول زمانی رخ داد که جهان ایرانی آسیای مرکزی، در پی فتوحات خلافت اموی، دستخوش دگرگونی‌های بنیادین شده بود. پیش از پرداختن به این رویدادهای اخیر که تأثیری گسترده و حتی تعیین‌کننده بر روابط ترک-ایرانی داشتند، باید توضیحات بیشتری در باره همزیستی اویغورها و سغدیان ارائه دهیم. این همزیستی در واقع گسترش و غنی‌سازیِ همان روابط اولیه‌ای بود که میان تورک‌ها و سغدیان وجود داشت. مبلغان سغدی نقشی مستقیم در گرویدن بوگو، خاقان اویغور، به آیین مانوی در ۷۶۲ ایفا کردند. در اسناد اویغوری، پیروان سغدیِ این دین با عنوان «نیگوشاک»، به معنای «شنوندگان» (برگرفته از واژه سغدی «نگوشک» به معنای شنونده)، یاد شده‌اند. این گروه پایین‌ترین مرتبه در جامعه مانوی را تشکیل می‌دادند (همان نوآموزان که حامیان برگزیدگان بودند و از آن‌ها با نام سارت‌ها (sartlar) نیز یاد شده است. واژه اخیر در نهایت از واژه سانسکریت «سارتا» به معنای تاجر گرفته شده است؛ گروهی اجتماعی در میان سغدیان که اویغورها، این دین را بیش از هر چیز با آنان مرتبط می‌دانستند. به احتمال زیاد، این واژه از طریق زبان سغدی وارد زبان ترکی شده است، زیرا تجار سغدی از جمله «پرشورترین پیروان» این آیین به شمار می‌رفتند. «دین‌داران» مانوی (یا «برگزیدگان» مانوی؛ برگرفته از واژه سغدی دیندار به معنای «برگزیده»؛ و واژه فارسی «دین‌دار» به معنای «پارسا، مذهبی») در امتداد جاده ابریشم ساکن بودند و نقشی مهم در انتقال متون به زبان‌های گوناگون ایفا

کردند. به‌طور مشخص‌تر، اویغورها الفبای خود را از گونه‌های سغدی خط سریانی گرفتند؛ الفبایی که بعدها به مغول‌ها و از طریق آنان به منچوها نیز منتقل شد. واژگانی چون «ازون» به معنای «زندگی، زیستن، حالتِ هستی» برگرفته از واژه سغدی «زون» که بعدها در بافت اسلامی به معنای «این جهان» یا «دنیا» به کار رفت و «میدیک» به معنای «فرد غیرروحانی/عادی» برگرفته از واژه سغدی میدک، به‌طور مستقیم وارد زبان اویغوری شده‌اند (هرچند ممکن است برخی از این اصطلاحات پیش‌تر وارد زبان ترکی شده باشند). بسیاری از این واژگان ریشه در زبان سانسکریت دارند، اما از طریق زبان سغدی به زبان‌های ترکی راه یافته‌اند: «دَرم» به معنای «آموزش بودایی، قانون» برگرفته از واژه سغدی درم که خود از واژه سانسکریت درما گرفته شده، نیروان به معنای «نیروانا» برگرفته از واژه سغدی نیرون که از واژه سانسکریت نیروانا آمده است و استوپ به معنای «برج حاوی یادگارهای مقدس یا زیارتگاه» برگرفته از واژه سغدی استوف که از واژه سانسکریت استوپه گرفته شده است (۲۲). علاوه بر این، شمار قابل‌توجهی از اصطلاحات فنی مرتبط با آیین مانوی از طریق زبان سغدی که نقش واسطه را ایفا می‌کرد، از دیگر زبان‌های ایرانی وارد زبان‌های ترکی شدند؛ از جمله واژه‌های «ایواردیشن» به معنای «گردهمایی، مجموعه» برگرفته از زبان پارتی موردیشن و پیریکین به معنای «زنان جادوگر» برگرفته از فارسی میانه پریجن. حتی واژه‌های مربوط به ابزارهای فرهنگیِ مهم، نظیر کیگیدی/کاگدا به معنای «کاغذ» که اختراع چینی‌هاست، نیز از طریق زبان سغدی ککدی به زبان‌های ترکی راه یافتند (۲۳). تأثیر زندگی شهری را می‌توان در واژگانی چون کیند به معنای «شهر» برگرفته از سغدی کند مشاهده کرد.

تمام دولت‌های کوچ‌نشینِ ترک‌زبان که بعدها در اوراسیا پدید آمدند، از متخصصانی بهره می‌بردند که از جوامع یکجانشینِ پیرامون (یا دوردست) آمده بودند. این افراد یا گروه‌ها یا دارای مهارت‌های ویژه‌ای در حوزه‌های فرهنگی یا تجاری بودند که برای کوچ‌نشینان اهمیت داشت، و یا می‌توانستند به واسطه‌ی تسلط بر زبان و ادبیات، نقش میانجی‌هایی کارآمد را در تعامل با جوامع یکجانشین ایفا کنند. سغدی‌ها و بعدها دیگر مردمان ایرانی، پس از تأسیس دولت‌های ترک‌زبان در آسیای مرکزی و خاور نزدیک، عهده‌دارِ این‌گونه وظایف دیوانی و دیپلوماتیک در آن دولت‌ها شدند. در منطقه خاور نزدیک، از پیش سنتی دیرینه مبنی بر حضور دیوان‌سالاران ایرانی در دستگاه‌های حکومتی وجود داشت که به‌ویژه در اوایل دوران عباسیان برجسته شده بود. این الگو بعدها به دولت‌های ترک‌زبان در شبه‌قاره هند نیز راه یافت. با فروپاشی دولت اویغور به دست قرغیزها، بسیاری از اویغورها به سمت ترکستان شرقی که تا آن زمان عمدتاً محل سکونت مردمان ایرانی و توخاری بود، کوچ کردند. در پی این رویداد، این منطقه به‌تدریج بیش‌ازپیش ترک‌زبان شد (۲۴).

[فتح عربی آسیای مرکزی و ورود اسلام]

در حالی که سغدی‌ها نقشی مهم و مستقیم در شکل‌دهی به فرهنگ اویغوری ایفا می‌کردند، سرزمین‌های اصلی آنان در اوزبکستانِ امروزی به اشغال اعراب درآمد؛ کسانی که دین جدید، یعنی اسلام، را با خود به ارمغان آوردند. این آیین نو، سیمای آسیای مرکزی را نیز دگرگون ساخت. پس از فروپاشی ساسانیان (در ۶۵۱)، کاوش‌های اعراب در سرزمین‌های آن‌سوی خراسان آغاز شد. در دهه‌های ۶۷۰ و ۶۸۰، تهاجمات اعراب شدت گرفت و حاکمان محلی را بر آن داشت تا با مهاجمان پیمان‌نامه منعقد کنند. اشغال کامل منطقه توسط اعراب، به دلیل کشمکش‌های قدرت در درون خاندان حاکم اموی، به تعویق افتاد. تنها در ۷۰۵ بود که فشار اعراب بر آسیای مرکزیِ ایرانی، با جدیتِ تمام از سر گرفته شد. اگرچه شاهزادگان سغدی کوشیدند با یاری تورکان غربی در برابر اعراب ایستادگی کنند، اما تلاش‌های‌شان ناکام ماند. در ۷۳۷، اعراب بر فرمانروای ارشد تورکان غربی پیروز شدند (همان سالی که خاقان خزرها را نیز در کنار رود ولگا شکست داده و اسیر کردند). اشغال آسیای مرکزی ایرانی توسط مسلمانان، در ۷۵۱ با پیروزی اعراب بر چینی‌ها در نزدیکی رود تالاس در قزاقستان تثبیت شد؛ پیروزی‌ای که پیوستن قارلوق‌ها به سپاه اعراب در آن نقش داشت. قارلوق‌ها بعدها در ۷۶۶، کنترل خاقانات ترکان غربی را به دست گرفتند (۲۵). با این حال، تورکان عمدتاً به شیوه کوچ‌نشینیِ دام‌پرورانه باقی ماندند و شمار قابل‌توجهی از آنان در شهرهایی که در آن دوران در حال پذیرش اسلام بودند، ساکن نشدند.

در غرب ماورالنهر که تا استپ‌های ولگا، دریای خزر، قفقاز شمالی و منطقه پونتیک (شمال دریای سیاه) امتداد می‌یافت، خاقانات خزر (حدود ۶۵۰ – ۹۶۵) قرار داشت که خود برخاسته از امپراتوری تورکان غربی بود. اصلی‌ترین نقاط تماسِ خزرها با جهان اسلام، خوارزم و ایران بود (۲۶). خزرها بر جمعیت چندزبانه و متنوع حکمرانی می‌کردند که شامل مردمان ترک‌زبان (از جمله شمار نسبتاً زیادی از ترکان اوغوری)، ایرانیان (به‌ویژه قبایل آلان-آس)، مردمان فینو-اوگری، اسلاوها و مردمان بومی قفقاز، و هم جوامعی از یهودیان، ایرانیان و دیگران می‌شد. این مردمان به فعالیت‌های اقتصادی گوناگونی اشتغال داشتند؛ از کوچ‌نشینیِ دام‌پرورانه، شکار و گردآوری خوراک تا کشاورزی، صنایع دستی و بازرگانی. خاقانات خزر به یکی از بزرگ‌ترین قدرت‌های منطقه بدل شد. در اواخر سده هشتم و اوایل سده نهم، بخش‌هایی از نخبگان خزر به دین یهود گرویدند. به‌مرور زمان، این دین در میان خود خزرها نیز رواج یافت. با این حال، اسلام و مسیحیت در شهرهای خزر حضور پررنگی داشتند و چه بسا ادیان غالب در آنجا بوده‌اند. خزرستان زیر نظام پادشاهی دوگانه اداره می‌شد که شامل یک خاقان (که جایگاهی مقدس یافته و احتمالاً از تبار آشینا بود) و یک خاقان بیگ (که ییلیک یا ییلِغ نیز

نامیده می‌شد؛ مقایسه کنید با واژه ترکی ایلیگ به معنای پادشاه و واژه ایشاد برگرفته از شاد) بود. حضور گروه‌های پرجمعیت آلان-آس و هم پیوندهای تجاری نزدیک با خوارزمِ همسایه و جهان اسلام از طریق مسیر ولگا-خزر، منجر به تأثیرات مهم ایرانی در خزرستان شد. این امر در نام‌های اشخاص بازتاب یافته است؛ چنان‌که یکی از سرداران خزر که در ۷۳۷ از او یاد شده، «هزار ترخان» (برگرفته از واژه فارسی «هزار») نام داشت. یکی دیگر از سرداران خزر که در دستگاه عباسیان چهره‌ای برجسته بود، اسحاق بن کندایق نام داشت که نام پدرش احتمالاً از واژه فارسی «کوندا(ک)» به معنای دانا یا جسور گرفته شده است (۲۷). مهم‌تر آنکه فرمانروایان خزر در اوج قدرت خود، ارتشی بزرگ، حقوق‌بگیر و دائمی به نام اُرس (که در منابع عربی به صورت «الارسیه» آمده و ریشه در واژه اوروشا دارد، همان مردمی که در منابع کلاسیک با نام آئورسوی شناخته می‌شوند) در اختیار داشتند که نیروهای آن از میان مهاجران مسلمان خوارزمی جذب شده بودند. علاوه بر این، «وزیر» حاکمِ خزر از میان این جامعه برگزیده می‌شد (۲۸). تعاملات ترک-ایرانی در سرزمین خزرها (که یکی از منابع اصلی تأمین بردگان برای جهان اسلام بود؛ در ادامه ببینید) هنوز به‌طور کامل بررسی نشده است.

[شکل‌گیری فرهنگ ایرانی-اسلامی و نقش سامانیان]

در اواخر سده هشتم و در طول سده نهم، منطقه ماورالنهر ایرانی بیش‌ازپیش در جهان اسلام ادغام شد. در این فرایند، دگرگونی‌های متعددی رخ داد. زبان فارسی که از دوران ساسانیان در میان سغدیان و گویشوران دیگر زبان‌های ایرانی راه یافته بود، در سده‌های نهم و دهم به مرحله فارسی نو تکامل یافت. این تحول به پیدایش ادبیات غنی در این زبان (که اکنون با خط عربی نوشته می‌شد) انجامید و فارسی به زبان دیوانی و حکومتی در شرق ایران اسلامی بدل گشت. همچنین، یک نام قومی جدید پدید آمد: «تاجیک» (Tājīk) که از نام قبیله عربی «طایی» (Tayyi) و پسوند ایرانی برای مردم «-چیک» (-čik) گرفته شده است. این واژه در زبان ترکی به‌شکل «تزیک» (tezik) [«تژیک» (Täžiklär)] [پهلوی: «تاچیک» (tāčīk)، فارسی نو: «تاجیک/تازیک» (tājīk, tāzīk)، سغدی: «تزیک» (tzyk)، خوارزمی: «تچیک» (tćyk)، ساکایی: «تاشیکا» (ttaśika)] و از اوایل دهه ۷۲۰ (در کتیبه کولی چور) ظاهر شده و به‌شکل «تا-شی» (Ta-shih) [«داشی» (Dashi)] وارد زبان‌های چینی و به‌شکل «تازیگ» (ta-źig) وارد زبان تبتی شده است [کتیبه کولی چور: ... به آن سو رفت، از رودخانه مروارید (سیردریا) عبور کرد، تا دربند آهن و مرزهای تزیک‌ها (Tezikke) جنگید. لعل زاد]. اسلام هنگامی که به میان مردمان ترک‌زبان راه یافت، در جامه‌ای ایرانیزه ظاهر شد؛

دولت‌شهرهای پیشین سغدی که اکنون اسلام را پذیرفته بودند، همان نقش همیشگی خود را به‌عنوان میانجی‌های فرهنگی ایفا کردند.

این اسلام ایرانی-عربی مرزی که با ادغام/آمیزش مهاجران عربی و ایرانی در خراسان توسعه یافت، نه تنها نقشی مهمی در انقلابی ایفا کرد که در ۷۵۰ عباسیان را به قدرت رساند، بلکه به شکل‌گیریِ یک وحدت‌گرایی جدید اسلامی نیز یاری رساند که مسلمانان غیرعرب بیشتری (به‌ویژه از سرزمین‌های ایرانی) را به کانون حکومت آورد. همزمان با آنکه اعراب ایرانیزه و ایرانیان نقش برجسته‌تری در سیاست‌های خلافت ایفا کردند و خلافت را به نسخه‌ای اسلامی از امپراتوری ساسانی بدل ساختند، سرزمین‌های شرق ایران – که با آسیای مرکزی و مردمان ترک‌زبان پیوند داشتند – در تحولات خاور نزدیک اهمیت و نمود روزافزونی یافتند. طاهریان (۸۲۱–۸۷۳) که در تثبیت جایگاه مأمون بن هارون الرشید (۸۱۳–۸۳۳) بر تخت خلافت نقش داشتند، همچنین علیه کنفدراسیون‌های گوناگون قبایل ترک‌زبان – که پس از فروپاشی امپراتوری‌های تورک و اویغور در آسیای مرکزی مستقر شده بودند – دست به لشکرکشی زدند. مأمون و برادر جانشینش، معتصم (۸۳۳–۸۴۲)، اقدام به تشکیل یک گارد ویژه متشکل از «غلمان» ترک‌زبان کردند (مفرد: «غلام» به معنای تحت‌اللفظی «پسر، خدمتگار» و در این سیاق به معنای «برده‌ی نظامی» است) (۲۹). گفته شده که الگوی اولیه‌ی این نوع تشکیلات نظامی را می‌توان در تشکیلات «چاکر» پادشاهان سغدی (که پیش‌تر به آن اشاره شد) مشاهده کرد. شایان ذکر است که نهادهای مشابهی را می‌توان در ایران پیشااسلامی یافت؛ همچنین می‌توان به نگهبانان امپراتوران بیزانس (هتایریا) اشاره کرد که در سده نهم، نیروهای خود را از همان مناطق (خزرستان و آسیای مرکزی) جذب می‌کرد.

در قلمرو عباسیان، «غلمان» ترک‌زبان که هم علیه دشمنان داخلی و هم در برابر دشمنان خارجی به کار گرفته می‌شدند، عمدتاً جدا از سایر اقشار جامعه نگه داشته می‌شدند. معتصم حتی تا آنجا پیش رفت که شهر جدیدی به نام سامرا (در ۹۷ کیلومتری شمال بغداد) بنا کرد تا نیروهای ترک‌زبان خود را که گاهی رفتاری زورگویانه و پرخاشگرانه داشتند، در آنجا اسکان دهد و بدین‌وسیله آنان را از جمعیت بغداد، که روزبه‌روز نسبت به ایشان خصمانه‌تر رفتار می‌کردند، دور نگه دارد. برای این غلامان ترک‌زبان، زنان/برده‌ی ترک‌زبان نیز خریداری می‌شد تا با آنان ازدواج کنند. ایرانیان آسیای مرکزی – چون افشین (لقبی که به عنوان نام او به کار می‌رفت) حیدر، که از نوادگان خاندان حاکم اُستروشنه بود – در پیوند با این واحدها، به برخی از چهره‌های سیاسی برجسته در عرصهٔ سیاست خلافت در سدهٔ نهم بدل شدند.

«غلمان» ترکـزبان از طریق یورش‌ها و دادوستد با واحدهای سیاسی ترکـزبان در آسیای مرکزی و هم خاقانات خزر به دست می‌آمدند (پایین دیده شود). سامانیان (۸۱۹–۱۰۰۵) که اصالتاً از منطقهٔ بلخ بودند، ابتدا به عنوان اتباع طاهریان فعالیت می‌کردند و بعدها جایگزین آنان شدند، بر سرزمین‌های مسلمان‌نشین شمالِ رود جیحون مسلط گشتند و به دلیل موقعیت جغرافیایی‌شان، به یکی از منابع اصلی تأمین غلمان تبدیل شدند. سامانیان که حامیان زبان فارسی نو و رنسانس ایرانی بودند (که در آثار فردوسی بازتاب یافته است؛ شاعری که در شاهنامه حماسی‌اش، تقابل میان توران – که در اینجا نماد کوچ‌نشینان ترکـزبان است – و ایران، درون‌مایهٔ اصلی را تشکیل می‌دهد) – شمار زیادی غلمان داشتند که در مدارس ویژه آموزش می‌دیدند. در واقع، می‌توان گفت ثروتی که سامانیان از راه تجارت پرسود بردگان به دست آوردند، به تأمین مالی این احیای فرهنگ ایرانی کمک کرد (۳۰).

در همین بستر فرهنگیِ ایرانی بود که ترکـزبانان نیز به شکلی چشمگیری با زبان فارسی آشنا شدند. در قلمرو خلافت، بسیار محتمل است که زبان فارسی یکی از زبان‌های اصلیِ ارتباطی میان غلمان ترکـزبان و جامعهٔ مسلمانان بوده باشد. این موضوع در روایتی در باره چگونگی نامگذاری اشیناس – یکی از فرماندهان برجسته غلمان ترکـزبان – بازتاب یافته است. به گفته طبری (در وقایع ۲۰۲/ ۸۱۸)، در نبردی علیه فرقه خوارج، یکی از غلمان معتصم برای محافظت از خلیفه آینده، خود را در برابر او قرار داد و فریاد زد: «اشیناس ما را» (یعنی: «مرا بشناس!»؛ برگرفته از فعل فارسی شناس/شناختن). پس از آن، معتصم این نام را بر او نهاد. فارغ از صحت یا عدم صحت این داستان، اهمیت آن در این نکته نهفته است که نشان می‌دهد ترکان خدمتکار در دستگاه خلافت، از زبان فارسی استفاده می‌کردند.

[گسترش اسلام در میان ترک زبانان: قراخانیان و غزنویان]

فعالیت‌های نظامی سامانیان در مناطق ترکـزبان منجر به اسارت افراد بسیاری شد که برخی از آنان اسلام را پذیرفتند. با این حال، این روش، راه اصلی نفوذ اسلام به استپ‌های ترکـزبان نبود؛ بلکه این جنبش و فعالیت‌های بازرگانان و عارفان (صوفیان) مسلمان بود که اسلام را به میان اتحادیه‌های قبیله‌ای ترکـزبان برد (بسیاری از این قبایل پیش‌تر با دیگر ادیان جهانی – چون مسیحیت، به‌ویژه شاخه نسطوری آن، بودایی، مانوی و یهودی – آشنا بودند). اسلامِ راه‌یافته به این مناطق، صورتی به‌شدت ایرانیزه داشت و بسیاری از مفاهیم بنیادین خود را در قالب واژگانی سغدی و فارسی بیان می‌کرد که پیش‌تر جذب زبان ترکی شده بودند. در دهه ۹۲۰، حاکم بلغارهای ولگا به اسلام گروید. در ۹۶۰، رویدادِ اسلام‌آوری گروهی عظیمی از ترکان آسیای مرکزی که شامل حدود «۲۰۰ هزار خیمه» می‌شد،

به وقوع پیوست. این تحول به احتمال زیاد با دولت قراخانیان مرتبط بود؛ دولتی که در آن دوران در ترکستان شرقی و غربی در حال شکل‌گیری بود و توسط خاندانی اداره می‌شد که احتمالاً از تبار آشینا بودند.

اندکی پس از آن، در ۹۶۱، گروهی از غلمان ترک‌زبان از سامانیان که قدرت‌شان رو به افول نهاده بود، جدا شدند و دولت مستقل خود را در افغانستان بنیان نهادند که قلمرو آن تا خراسان نیز گسترش یافت. غزنویان، زیر رهبری مقتدرانه محمود (۹۹۸-۱۰۳۰)، به یکی از قدرت‌های بزرگ جهان اسلام در شرق بدل شدند؛ آنان ضمن ایجاد دولتی نیرومند در سرزمین‌های ایرانی، یورش‌های ویرانگری را به سوی هند انجام دادند. حکومت غزنوی، با برخورداری از سپاهیان ترکی/ترک‌زبان و دیوان‌سالارانی ایرانی، ترکیبی جالبی از سنت‌های اسلامی، ترکی و ایرانی بود. الگوهای سامانی و غزنوی نقشی کلیدی در شکل‌گیری نظام حکومتی و فرهنگ سلجوقیان ایفا کردند. غزنویان خود را حامیان دانش و هنر معرفی کردند. فردوسی، که پیش‌تر در دربار سامانیان حضور داشت، «شاهنامه» را در غزنه (حدود ۱۰۱۰) به پایان رساند و به سلطان محمود تقدیم کرد. ابوریحان بیرونی یکی از چهره‌های درخشان در فضای فرهنگی زیر حمایت غزنویان بود. پژوهش ممتاز او در باره هند (که به زبان عربی نگاشته شده) در بستر حکومت غزنویان امکان‌پذیر شد (هرچند به نظر نمی‌رسد که حمایت مستقیم و عملی از آن صورت گرفته باشد). قراخانیان نیز، با وجود آنکه از مراکز مهم فرهنگ ایرانی (چون بخارا و کاشغر) فرمان می‌راندند و بی‌تردید زیر تأثیر فرهنگ اسلامی-ایرانی بودند، فرهنگی پدید آوردند که مشخصاً ترکی-اسلامی بود. در همین بستر بود که اثر «قوتادغو بیلیک» پدید آمد؛ نمونه‌ای درخشان از گونه آیین‌نامه شهزادگان که در نوشتارهای سیاسی ایران بسیار برجسته است، اما در این اثر، سنت‌های گوناگون ترکی، ایرانی و اسلامی با یکدیگر درآمیخته‌اند. همین محیط فرهنگی بود که محمود کاشغری، لغت‌شناس بزرگ جهان ترک‌زبان در سده‌های میانه را پرورد؛ او کتاب مشهور خود، «دیوان لغات‌الترک» را به زبان عربی و در بغداد تألیف کرد، با این هدف که ترکان را که در آن زمان بر کانون‌های اصلی جهان اسلام مسلط شده بودند، به مردمان زیر حاکمیت‌شان بهتر بشناساند (۳۱). با این حال، زبان‌های رسمی دولت، عربی و به‌تدریج فارسی بودند.

زوال سامانیان موجب ورود گروه‌هایی با پیشینه‌های دینی و مذهبی گوناگون به شهرها شد؛ گروه‌هایی که هر یک زیر رهبری پیشوایان سیاسی-مذهبیِ خود قرار داشتند؛ رهبرانی که در واقع همتایان «علمای» مسلمان محسوب می‌شدند. جامعهٔ «ترکیبی» که بدین‌سان پدید آمد، زیر حاکمیت نخبه‌سالاری سلطنتی و نظامی ترکی (با رنگ‌وبوی ایرانی) قرار داشت؛ ساختار دیوانی آن نیز متشکل از طبقهٔ حرفه‌ای کاتبان و علمای دینی بود که هم به زبان عربی و هم به زبان فارسی تسلط کامل داشتند.

سنت‌های ترکی، ایرانی و عربی که همه در چارچوب جهان‌بینی اسلامی جای می‌گرفتند، شالودهٔ این فرهنگ را شکل دادند. از بسیاری جهات، این وضعیت تداوم همان همزیستی ترکی-سغدی بود، با این تفاوت که اکنون در قالب اسلامی نمود یافته بود. این فرهنگ بعدها به مناطق غرب و جنوب آسیا نیز گسترش یافت (۳۲).

[سلجوقیان و گسترش الگوی حکومتداری ترکی-فارسی]

در نواحی مرزیِ قلمروهای قراخانی و غزنوی، کنفدراسیون قبیله‌ای سرکش اوغوز قرار داشت که گسترهٔ آن از سیردریا تا رود ولگا امتداد داشت. در ۹۸۵، سلجوق که یکی از فرماندهان نظامی بلندپایه در این کنفدراسیون بود، از حاکم بالادست خود، یعنی یَبغو، جدا شد و به شهر جَند رفت و در آنجا به دین اسلام گروید. پسران و پیروانش نیز دیری نپایید که پای‌شان به مناقشات جاری میان قراخانیان و غزنویان کشیده شد. تا دههٔ ۱۰۳۰، آنان ناچار به ترک آن منطقه شده و نیروهای خود را در خراسان که یکی از ولایاتِ ثروتمند قلمرو غزنویان بود، گرد آوردند؛ آنان سپس، بنا بر سنت دیرینهٔ کوچ‌نشینانی که در تنگنا قرار گرفته‌اند، شروع به غارت بخش‌هایی از این سرزمین کردند. این یورش‌ها و غارت‌گری‌ها موجب شد تا غزنویان تلاشی گسترده‌ای برای مقابله با آنان آغاز کنند؛ تلاشی که شخص سلطان مسعود (۱۰۳۱-۱۰۴۰) فرماندهی آن را بر عهده داشت. این ماجرا در ۱۰۴۰ با شکست کامل گروه دوم در دندانقان به پایان رسید و موجب شد قلمرو این دولت که زمانی قدرتمند بود، به نواحی مرزی افغانستان و هند محدود شود. سلجوقیان که قبایل اوغوز سرازیرشده از آسیای مرکزی نیز به آنان پیوسته بودند، دیری نپایید که بر خلافت عباسی – که به‌شدت تضعیف شده بود – مسلط شدند. در ۱۰۵۵، سلجوقیان به رهبری طغرل و چغری (نوادگان سلجوق) که پیروزی‌های‌شان به سلطه آل‌بویه شیعی بر بغداد پایان داده بود، به‌عنوان حامیان و مدافعان جهان اسلام سنی‌مذهب شناخته شدند (۳۳). در ۱۰۷۱، آلپ ارسلان بن چغری (۱۰۶۳–۱۰۷۲) امپراتور بیزانس را در آناتولی شرقی شکست داد و بدین‌سان راه را برای نفوذ اوغوزها به بخش وسیعی از آسیای صغیر هموار ساخت (۳۴).

خاندان حاکم سلجوقی به‌آسانی خود را با فرهنگ امپراتوریِ باشکوهِ اسلامی-ایرانی در خاور نزدیک وفق داد. با این حال، آنان همچنان به باور کهن ترکی مبنی بر حاکمیت جمعی خاندان حاکم بر دولت پابند ماندند. با توجه به گرایش‌های گریز از مرکز در میان قبایلی که زیر حمایت سلجوقیان وارد منطقه شده بودند، کشمکش‌های داخلی مداوم سرانجام موجب تضعیف دولت گردید. در دوران اوج قدرت سلجوقیان، یعنی عصر ملک‌شاه بن آلپ ارسلان (۱۰۷۳–۱۰۹۲)، قلمرو این دولت از آناتولی مرکزی

تا سرزمین‌های قراخانیان در ترکستان غربی و شرقی گسترش یافت؛ طوری که قراخانیانِ غربی برتری سلجوقیان را به رسمیت شناختند و قراخانیانِ شرقی نیز نسبت به آنان ابراز سرسپردگی کردند.

دولت سلجوقی از بسیاری جهات، از الگوهایی پیروی می‌کرد که پیش‌تر توسط سامانیان و جانشینان آنان، یعنی غزنویان، پایه‌گذاری شده بود. در اینجا، علاوه بر الگوی آشنای نخبگان حاکم که از نظر فرهنگی ایرانیزه شده بودند، یک ارتش ترکی (اعم از قبایل و غلمان) و دیوان‌سالاری ایرانی (که هم به زبان عربی و هم فارسی تسلط داشت)، با همان ساختار اجتماعی «ترکیبی» مواجه می‌شویم که پیش‌تر در آسیای مرکزی شکل گرفته بود. مدرسه (نهاد آموزش علوم دینی اسلامی) که ابزاری قدرتمند برای تقویت نهادها و هنجارهای اسلامی به شمار می‌رفت و احتمالاً ریشه در مراکز آموزشی متأثر از آیین بودا در آسیای مرکزی داشت، توسط سلجوقیان به سوی غرب آورده شد. همچنین در دوران سلجوقیان بود که شاهد شکوفایی کامل طبقه علما – به‌ویژه پیروان مذهب حنفی – به عنوان نیرویی شهری و قدرتمند هستیم که پیوندی تنگاتنگ با نهاد مدرسه داشتند. این فرایندی بود که در دوران قراخانیان و غزنویان آغاز شده و موجب ورود عناصر واژگانی عربی بسیاری به زبان فارسی نو – زبانی که در قلمرو سامانیان و دولت‌های جانشین آن‌ها در آسیای مرکزی شکل گرفته بود – گردید. از ویژگی‌های بارز این سبک حکمرانی ترکی-ایرانی، سازمان‌دهی گسترده‌تر نهادهای مذهبی اسلام سنی بود؛ سبکی از حکومت‌داری که دامنه‌ی آن از آناتولی تا هند مسلمان‌نشین گسترش یافت (۳۵).

[خوارزمشاهیان و فتوحات مغول: دگرگونی‌های سیاسی و فرهنگی اوراسیا]

در آستانه‌ی فتوحات مغول، قدرتمندترین دولت در آسیای مرکزی، دولت خوارزمشاهیان در حوضهٔ پایین رود جیحون بود. این دولت اقتدار خود را تا ایران گسترش داد و چشم‌طمع به بغداد نیز داشت. خوارزم که زیر حاکمیت دودمانی ترکی (خاندان انوشتگین، با خاستگاه غلمانی) قرار داشت، دودمانی که توسط سلجوقیان بر سر کار آمده و در نهایت بر نیروی نظامیِ قبچاق برخاسته از استپ‌های پیرامون متکی شده بود، ترکیبی آشنا از عناصر ترکی و ایرانی را در خود جای داده بود؛ با جمعیتی شهری و کشاورز که عمدتاً ایرانی بودند، اما در آن زمان به‌شدت زیر تأثیر فرایند ترک‌زبان‌شدن قرار داشتند. با این حال، زبان دیوانی و حکومتی، زبان فارسی بود – هرچند فارسی زبان مادری جمعیتِ ایرانی آن سرزمین محسوب نمی‌شد. خاندان حاکم، با وجود پیوندهای زناشویی با قبچاق‌ها، هرگز نتوانستند آن‌ها را به‌طور کامل زیر کنترل و مدیریت خود درآورند. این دولت بر پایه‌ای بسیار سست و ناامن استوار بود و در ۱۲۲۰، با سهولت شگفت‌انگیزی توسط مغولان درهم‌کوبیده و از میان برداشته شد.

فتوحات مغول در اوایل و اواسط سده سیزدهم، جهان ترک‌زبان را درهم‌شکست؛ ساختارهای قبیله‌ایِ پیشین را از هم پاشید و سپس آن‌ها را به گونه‌ای دیگری بازسازی کرد. این رویداد موج‌های تازه‌ای از مردمان اوغوز و دیگر گروه‌های ترک‌زبان را به سوی خاور نزدیک سرازیر کرد و فرایند ترک‌سازی را در بخش‌های وسیعی از آناتولی و آذربایجان به‌شدت شتاب بخشید. در منطقهٔ اخیر، جمعیت‌های ایرانیِ کهن‌تر و مردمان قفقازی باستان تا حد زیادی در دیگر گروه‌ها ادغام شدند. در آسیای مرکزی، برخی از شهرهای بزرگ (مانند بخارا) از نظر زبانی عمدتاً ایرانی باقی ماندند، اما بخش‌های دیگرِ این منطقه به‌طور گسترده‌ای ترک‌زبان شدند؛ طوری که بسیاری از ساکنان آن دوزبانه گشتند. امروز، نزدیک به ۸۹٪ جمعیت بومی، ترک‌زبان هستند. در دولت‌های بازمانده چنگیزی که در غرب سرزمین اصلی مغولستان شکل گرفتند، زبان ترکی به زبان میانجی و به‌تدریج به زبان رسمی حکومت تبدیل شد. دولت ایلخانی – که از نوادگان چنگیزخان بودند و بر سرزمین‌های پیشین سلجوقیان در ایران، عراق و آسیای صغیر مسلط شدند – با پذیرش اسلام در اواخر سدهٔ سیزدهم، همان سنت ترکی-ایرانی را تداوم بخشیدند. افزون بر این، امپراتوری جهانی مغول – با برقراری صلحی پایدار در سراسر اوراسیا، توجه به تجارت، و سیاست جابه‌جایی نیروی انسانی ماهر (از جمله اهل قلم و دانش) از میان مردمان زیر سلطه به نقاط گوناگون امپراتوری – فرصت‌های بسیار بیشتری را برای تبادل فرهنگی میان شرق و غرب فراهم آورد. بدین‌سان، یکی از مقامات مغول به نام بولاد آقا که سابقه خدمت در چین عصر دودمان یوان را داشت، به ایران آمد و به یکی از منابع اصلی «جامع‌التواریخ» رشیدالدین بدل شد؛ اثری که یک «تاریخ جهان» فوق‌العاده است و از دریچه نگاه این مقام ایلخانی روایت می‌شود.

[تیموریان و شکوفایی فرهنگ ترکی-فارسی]

فتوحات آقساق تیمور (تیمور لنگ، ۱۳۳۶-۱۴۰۵) از نظر ویرانگری و آسیب به جان و مال مردم، دست‌کمی از فتوحات چنگیزخان نداشت؛ کسی که خود را پیرو و دنباله‌رو او می‌دانست. قلمرو امپراتوری او از آناتولیِ ترکی (که زیر سلطه و خراج‌گزار او بود – او در ۱۴۰۲ سلطان بایزید عثمانی را شکست داد و اسیر کرد) تا ترکستان گسترده بود. تیمور که در قبیله‌ای با خاستگاه مغولی – اما ترک‌زبان و مسلمان‌شده – به نام برلاس زاده شده بود، به‌خوبی با فرهنگ ایرانی-اسلامی شهرهای آسیای مرکزی آشنایی داشت (فرهنگی که بسیاری از پیروان کوچ‌نشین و قبیله‌ای او از آن گریزان بودند و خود او نیز بارها آن شهرها را غارت کرد). در واقع، او نیز چون دیگران در جهان پس از چنگیز که در نزدیکی شهرها می‌زیستند، بخشی از این نظام محسوب می‌شد؛ هرچند گاهی موجب

اختلال و ناآرامی در آن می‌گردید. اگرچه تیمور شاید بیشتر در حواشی پرسه می‌زد و بیشتر عمرش را بر زین اسب گذراند، اما جانشینان او – یعنی تیموریان – نمادهای تمام‌عیار این فرهنگِ ترکی-ایرانی بودند؛ آنان بزرگ‌زادگانی شهرنشین و فرهیخته، و حامیان هنر و دانش به شمار می‌رفتند. در این دوران، شعر، هنرهای زیبا و نجوم (چنان‌که الغ بیگ، نوه‌ی تیمور، رصدخانه‌ای بنا کرد) همه شکوفا شدند (۳۶). در این دوره از آرامش نسبی، قبایل جغتایی بیش‌ازپیش جذب فرهنگ ایرانی-اسلامیِ منطقه شدند و شماری از آنان نیز یکجانشین گشتند.

[اوزبکان و گورکانیان/مغولان هند: تداوم میراث فرهنگی آسیای مرکزی]

تفرقه و کشمکش‌های سیاسی میان تیموریان موجب شد تا سرزمین‌های اصلی آنان در ماورالنهر در ۱۵۰۰ در معرض هجوم اتحادیه‌ی قبایل اوزبک قبچاق – به رهبری شیبانی خان (که از نوادگان چنگیز بود) – قرار گیرد. یکی از مهاجرانی که در پی این تهاجم آواره شد، بابر بود؛ او پس از چندین تلاش ناکام برای بازپس‌گیریِ میراث نیاکانش، به هند لشکر کشید. او در اینجا، در ۱۵۲۶، سلطان‌های لودی دهلی را کنار زد؛ کسانی که جانشینان سیاسیِ سلسله‌ای از دودمان‌های ترکی و افغان بودند که بر مناطق شمالی شبه‌قاره هند حکم می‌راندند – سلسله‌ای که با سلطان‌های بردگان قبچاقی در اوایل سده سیزدهم آغاز شده بود. این دولت‌ها نیز نوعی فرهنگ ترک-ایرانی پدید آورده بودند که از همان سرچشمه‌های آسیای مرکزی نشأت می‌گرفت و به فرهنگِ هم‌عصران ترکی آن‌ها در آسیای مرکزی و غربی شباهت داشت (۳۷). این سنت توسط جانشینان بابر، یعنی دودمان مغول (۱۵۲۶-۱۸۵۸)، به شکلی باشکوه ادامه یافت و گسترش پیدا کرد. این دودمان بر تلفیقی منحصربه‌فرد از عناصر ترکی آسیای مرکزی و عناصر ایرانی با فرهنگ‌های بومی جنوب آسیا نظارت داشت و از ورودِ پیوستهٔ متخصصان فرهنگ اسلامی-ایرانی (که در آن، زبان فارسی، زبان رسمی دولت بود) بهره می‌برد؛ کسانی که به امید کسب ثروت و جایگاه، به این مرز جهان اسلام روی می‌آوردند.

اوزبک‌های قبچاقی که از اولوس جوچی (اردوی زرین) آمده بودند، در سرزمینی که امروز اوزبکستان نامیده می‌شود، خاناتی تشکیل دادند (که البته به‌زودی به چندین دولت کوچک‌تر تجزیه شد). در اینجا، آن‌ها قدرت نظامی خود را بر لایه‌های گوناگونی از مردمان ترک‌زبان که پیش از آن‌ها به منطقه آمده بودند، و هم بر جمعیت کهن ایرانی، تحمیل کردند. با این حال، عشایر ترک‌زبان که یکجانشین می‌شدند، در برخی موارد به گویشوران زبان تاجیکی تبدیل شدند (برای نمونه، بسیاری از تیره‌های ایل جغتای امروز عمدتاً به زبان تاجیکی سخن می‌گویند) و گاهی خود آن‌ها نیز «سارت» نامیده می‌شدند (واژه‌ای که کوچ‌نشینان ترک‌زبان اغلب به شکل تحقیرآمیزی برای اشاره به ایرانیان یکجانشین به کار می‌بردند،

اما در برخی مناطق به ترک‌زبان‌های یکجانشین‌شده نیز اطلاق می‌شد). در مقابل، برخی از گویش‌های تاجیکی چنان عمیقاً زیر تأثیر زبان ترکی قرار گرفته‌اند که در حال ترک‌زبان‌شدن هستند. در راستای سنتی که دیگر کاملاً تثبیت شده بود، دولت‌های اوزبک دارای نخبگانی دوزبانه، سپاهیانی ترکی و دیوان‌سالاری‌ای ایرانی (تاجیکی) بودند. دوزبانگی نسبتاً گسترده بود. زبان فارسی تأثیری عمیق بر زبان ادبیِ ترکی (جغتایی) گذاشت؛ طوری که میزان واموازه‌های فارسی در برخی متون می‌تواند بین ۶۰ تا ۹۰٪ باشد.

[صفویان، عثمانیان و تداوم سنت ترکی-ایرانی-اسلامی]

ساختاری مشابه را می‌توان در ایران همسایه، در دوران دودمان صفوی (۱۵۰۱-۱۷۲۲) مشاهده کرد. خاستگاه این دودمان چندان روشن نیست (احتمالاً با ریشه‌ای ایرانی یا کردی)، اما زمانی که پا به عرصه تاریخ گذاشتند، از نظر زبانی و تبار نزدیک، عمدتاً ترک‌زبان شده بودند. شاه اسماعیل (۱۵۰۱-۱۵۲۴) – که این دودمان را در ایران به قدرت رساند، مرزهای کنونی آن (کموبیش) را تعیین کرد و هویت مذهبی آن را شکل داد (او مذهب شیعه را دین رسمی اعلام کرد) – به زبان ترکی آذری شعر می‌سرود. با وجودِ سنگینی سنت‌های امپراتوری ایرانی، زبان ترکی در دربار، زبان ترجیحی بود. صفویان در رأس یک طریقت صوفیانهٔ ستیزه‌جو به قدرت رسیدند که عمدتاً مورد حمایت قبایل ترکی در آناتولی و آذربایجان بود؛ قبایلی که به دلیل پوشیدن کلاه‌های خاصی که به افتخار امامان شیعه بر سر می‌گذاشتند، قزلباش (به معنای سرخ‌سر) نامیده شدند. صفویان در اواخر سدهٔ پانزدهم به باورهای شیعی (یا چیزی شبیه به آن) گرایش پیدا کرده بودند، اما این باورها تنها پس از فتح ایران توسط آنان به‌طور کامل تثبیت شد. تشیع تا حدودی ابزاری بود برای متمایز ساختن آنان از همسایگان سنی‌مذهب – یعنی عثمانی‌ها و اوزبک‌ها – که گهگاهی با آن‌ها درگیر منازعه می‌شدند. دولت‌های عثمانی و صفوی در آغاز بر پایه‌هایی مشابه استوار بودند: «غازیان» ترکی (جنگجویان راه دین) و عشایر آناتولی و مناطق مرزی آن. شباهت در ساختار حکومتی را می‌توان در به‌کارگیری گسترده‌ی نیروهای نظامی بردگان مشاهده کرد: ینی‌چری‌های عثمانی که عمدتاً از میان جمعیت‌های مسیحی ارتدوکس بالکان جذب می‌شدند، و قول‌های عصر صفوی که عمدتاً توسط شاه عباس اول (۱۵۸۷-۱۶۲۹) وارد نظام شدند و از میان گرجی‌ها و ارمنی‌های مسیحی و مردمان غیرمسلمانِ قفقاز شمالی برگزیده می‌شدند. در ایران صفوی، تنش میان دیوان‌سالاران ایرانی و نظامیان ترکی امری شناخته‌شده بود. سرزمین ایران، از دوران غزنویان و سلجوقیان به بعد، همواره به شکلی از اشکال زیر سلطه‌ی حاکمان ترکی

قرار داشت. این سنت در دوران حکومت‌های افشار (۱۷۳۶-۱۷۹۶) و قاجار (۱۷۷۹-۱۹۲۵) نیز تا حد زیادی تداوم یافت (۳۸).

بزرگ‌ترین دولت ترکی غرب آسیا، امپراتوری عثمانی (حدود ۱۳۰۰-۱۹۲۲) بود که قلمروهای وسیعی در اروپا و شمال آفریقا نیز در اختیار داشت. این امپراتوری که از یک امیرنشین (بیلیک) مرزی کوچک اما توسعه‌طلب در آناتولی سر برآورده بود، تا ۱۴۵۳ قسطنطنیه را اشغال کرد و در سال‌های ۱۵۱۶-۱۵۱۷ (پس از شکست دادن صفویان در سال ۱۵۱۴) بر دولت مملوکیان در سوریه و مصر مسلط شد. سلاطین عثمانی با در اختیار داشتن کانون‌های اصلی جهان اسلام (از جمله شهرهای مقدس مکه و مدینه)، می‌توانستند به‌حق مدعی باشند که وارثان امپراتوری‌های روم-بیزانس، اسلامی و امپراتوری‌های برخاسته از استپ‌های ترک‌نشین هستند. از نظر ساختاری، دولت عثمانی در بسیاری از جنبه‌ها در امتداد مستقیم نظام حکومتی ساسانیان قرار می‌گیرد، که البته به مرور زمان عناصری از فرهنگ اعراب، دیگر مردمان ترک‌زبان و مغول‌ها نیز به آن افزوده شده است. اگرچه زبان ترکی به زبان رسمی دولت تبدیل شد، اما از اهل فرهنگ و دانش انتظار می‌رفت که به زبان‌های عربی و فارسی نیز آشنا باشند. ترکی عثمانی – چون خویشاوند نزدیک خود، ترکی آذری، و ترکی جغتایی (که در خانات اوزبک رواج داشت و پیوند دورتری با آن داشت) – به‌شدت زیر تأثیر وام‌گیری‌های واژگانی و نحوی زبان فارسی قرار گرفت (۳۹). تمام دولت‌های بزرگ اسلامی در اوراسیای اوایل دوران مدرن – یعنی عثمانی‌ها، صفویان و جانشینان آن‌ها، مغولان هند و اوزبک‌ها – در چنین هم‌زیستی نزدیکی با جهان ایرانی سهیم بودند. در اینجا شاهد الگویی از تعامل هستیم که ریشه در نخستین دولت‌های ترکی دارد.

نقش کوچ‌نشینانِ امپراتوری‌ساز (۴۰) به‌عنوان «حاملان فرهنگ» – کسانی که با برقراری نوعی صلح و ثبات، امکان جریان آزاد کالا و اطلاعات را فراهم می‌کردند – توسط پژوهشگرانی چون بارتولد و اخیراً آدسهید (هر دو در مورد امپراتوری مغول) مطرح شده است. این نظریه از سوی بِریگیل به چالش کشیده شده است؛ او در کل نقشی عمدتاً منفی برای کوچ‌نشینان ترکی-مغولی در توسعه فرهنگی جوامع یک‌جانشینِ همسایه قائل است. با این حال، مطالعات اخیر آلسین در باره نقش مغولان در تقویت تجارت و تعاملات فرهنگی نشان می‌دهد که امپراتوری مغول نه‌تنها بستری برای این تعاملات فراهم کرد، بلکه حاکمان مغول نیز در این فرایند صرفاً تماشاگرانی منفعل نبودند. آنان به‌طور فعال مشارکت داشتند و نیروی انسانی، کالاها و دستاوردهای فکری را در راستای منافع خود جابه‌جا می‌کردند. اگرچه آگاهی ما در این باره بسیار کم است (و آن‌ها در مقیاسی کوچک‌تر فعالیت می‌کردند)، اما به احتمال زیاد امپراتوری‌های ترکی پیشین (مانند تورک‌ها، اویغورها و خزرها) نیز به همین

ترتیب، عامل فعالی در ترویج تجارت و به‌تبع آن، تبادل فرهنگی بوده‌اند. نقش مهم ترک‌ها در فرهنگ تجاری عصر چنگیزی را می‌توان در اصطلاحات مشاهده کرد. واژه ترکی «اورتوق/اورتاق» به معنای «شریک» (که به صورت اورتاغ وارد زبان مغولی شده)، در زبان مغولی به معنای «تاجری» به کار می‌رفت که «با سرمایه‌ای یکی از شاهزادگان چنگیزی یا مقامات درباری تأمین شده بود، فعالیت می‌کرد». در منابع فارسیِ آن دوره، واژه فارسی سود (به معنای منفعت، بهره) با واژهٔ ترکی اسیغ (به معنای سود، مزیت) که در مغولی اسیغ شده، جایگزین شده است. به همین ترتیب، واژهٔ ترکی «سارت» (بالا دیده شود) که به معنای «تاجر» (معمولاً با اصالت ایرانی) بود، توسط مغولان (به صورت‌هایسارتاق، سارتاغول، سارتاول، سارتاغتای) تغییر معنا یافت تا به مفهوم «مسلمان» دلالت کند؛ این واژه هم برای مسلمانان ترکی و هم برای مسلمانان ایرانی به کار می‌رفت. طوری که دیدیم، تحولی مشابه پیش‌تر در مورد نام یکی از قبایل عرب رخ داده بود که به واژهٔ تاجیک تبدیل شد (بالا دیده شود).

[جمع‌بندی: تعامل تاریخی و تاثیر متقابل ترکان و ایرانیان]

ترک‌ها مدت‌ها با حاملان فرهنگ ایرانی در تعامل بودند؛ کسانی که خود – شایان ذکر است – عناصر مهمی از فرهنگی را که به ترک‌ها منتقل کردند، از خاور میانهٔ سامی دریافت کرده بودند. هنگامی که سغدیان که دیگر مسلمان شده بودند، به‌تدریج در محدودهٔ مناطق مسلمان‌نشین آسیای مرکزی متمرکز شدند، اویغورها که امپراتوری کوچ‌نشین خود را از دست داده بودند، به اصلی‌ترین حاملان فرهنگ‌های خاور نزدیک (ادیان و نظام‌های نوشتاری) در آسیای درونی زیر سلطهٔ مغولان (در میان قوم قیتان و بعدها در قلمرو چنگیزی) تبدیل گشتند. در حالی که مغول‌ها تنها گروه‌های کوچکی از حاملان فرهنگِ زیر سلطه‌ی خود را جذب کردند، ترک‌ها شمار بسیار قابل‌توجهی از ایرانیان آسیای مرکزی را در خود ادغام نمودند. در جریات تعامل هزارساله میان ترکان و ایرانیان، گروه نخست بسیاری از عناصر فرهنگی را وام گرفتند و دگرگون ساختند، و همزمان به‌طور پیوسته گروه دوم را در خود جذب کردند.

سرچشمه‌ها

1 My translation differs slightly from that of Dankoff who renders it: “A Turk is never without a Persian (just as) a cap is never without a head.”

2 Cf. Caferoğlu (1931: 62, Arabic text) *t,at* “al-fallāh*” (“peasant”) with the interlinear addition “al-ᵃarab wa«l-fārisī” (the Arab and Persian). The entry for *t,atıqtı* is defined as “s*āra lisanuhu wa luġatuhu luġat al-fallāh*” [his language and idiom became that of a peasant (i.e. an Arab)]. The *at-tuh*fat az-zakiyya fi «l-luġat at-Turkiyya* defines “h*ad*arī” [villager] as *sart wa t,at*, (see Atalay 1945, fol 12b [=12a]).

3 *Somlin* was a general term for “anyone who does not know Turkic” < *somli-* “to talk unintelligibly, *er somlidi* “the man spoke in a non-Turkish language, one which only the speaker understood” (Dankoff & Kelly 1982-1985 2: 302).

4 *Soγdaq* is clearly some now Turkicized Soghdian grouping. *Kenček* is associated with the region around Kāšġar (see Bailey 1985: 54). Kāšγarī (Dankoff & Kelly 1982-1985, 3: 284) has a list of “Kenčekī” words used in the Kenček Turkic dialect which reflect the original Iranian tongue of the region, e.g. *kenbe* “a plant” (Clauson 1972: 727), *rabčat* “unpaid, forced labor” (Clauson 1972: 780) etc.

5 See discussion in Gamkrelidze & Ivanov (1984, 2: 500-501, 554, 579, 585-589, 626-627, 637, 639, 657-658, 660, 940).

6 See Rolle (1989) and Rudenko (1970). Claims have been put forward for the Turkic affiliations of the Scythians (see Miziev 1996, esp. pp. 212ff).

7 For various reconstructions, see Golden (1972: 124-126).

8 Not fully discussed in Clauson (1972: 883): *yat*.

9 Although neither of these terms is attested in early texts, both are found as loanwords in Hungarian *sör* ‘beer’ and *tinó*. The latter points to an Oghuric borrowing (see Benkő et al. 1967-1976, 3: 920-921), while the former is somewhat more problematic (see Benkő et al. 1967-1976: 580), but the initial *s* (*š*) would seem to point to Oghuric as well. Oghuric terms were borrowed by the Hungarians in the period prior to their occupation of presentday Hungary (ca. 895) as well as afterwards from local Bulgharic populations resident in Pannonia. Since Oghuric diverged from Common Turkic probably in the aftermath of the breakup of the Hsiung-nu state which sent Turkic elements westward, the Oghuro-Bulgharic elements in Hungarian must be of considerable antiquity within Turkic.

10 Hsiung-nu ethno-linguistic affiliations remain the focus of much speculation. Bailey (1985, 7: 25-41) views them as Iranians. Kettic and Altaic affiliations have also been proferred, see discussion in Golden (1992: 57-59).

11 Frye (1966: 169-171) recognizes the name “Chionites”, etc. as a form of the ethnonym “Hun”, but was inclined to view those “Huns” on the borders of Iran as “one of the last of Iranian-speaking nomads mixed with Altaic speakers who were called Huns”. On the War (Avar, presumably Proto-Mongolic) and Hun elements of the Xiyōn and Hephthalite groupings and their migrations, see Czeglédy (1983).

12 On the Huns of Europe and the complexities of their Inner Asian connections, see Maenchen-Helfen (1973); **Dąbrowski (1975: 27ff)**.

13 For an overview, see Frye (1975: 27ff).

14 See the most recent discussion in Kljaštorny (1994: 445-447), Kljaštornyj & Savinov (1994: 13-14). A derivation from the Tokharian **aršila* (cf. the Tokharian title āršilāñči) as suggested by Beckwith (1987: 206-208), while a possible explanation for the Ἀρσίλας “the most ancient monarch of the Turks” noted in Menander, in light of the Bugut form, *Ašinas,* seems unlikely as the form behind the Chinese A-shih-na.

15 See Clauson (1972: 257, 322-323, where he derives *beg* from Chinese *po*; 602-603, 866) and discussion in Golden (1992: 148); Aalto (1971: 34-35).

16 The history of the Soghdians has yet to be written. A brief overview of their society and culture can be found in Zeimal (1983, Chapter 6) and Frye (1966, Chaper 13).

17 See Haussig (1983). The Rus’ form shows Bulgharic intermediation, *Suγdaq* > **Suwdag* > **Surog* with Slav. *g* > *ž’*.

18 On the čā*kar*-ġ*ul*ām connection, see Beckwith (1984: 29-43); Frye (1984: 352-353).

19 Schafer contends that it continued in this capacity until the thirteenth century, when it was replaced by Persian. This seems unlikely as Soghdian was giving way to Persian in many places long before then, see below.

20 Barthold (1963-1977, 2/2: 271-272), however, did not find any conclusive evidence for it during the Sāsānid era.

21 See discussion in Róna-Tas (1991: 55ff) and Kyzlasov (1994).

22 For these and some of the foregoing, see Aalto (1971: 36) von Gabain (1983: 617-718).

23 Clauson (1972: 710) has it as possibly Soghdian.

24 The process was largely completed by the end of the tenth century, see Aalto (1971: 37).

25 On these events, see Chavannes (1990: 142-143, 297-298); Gibb (1923); Frye (1975: 74ff. and 1966: 199); Beckwith (1987: 136-139).

26 For the Khazars the most recent study is that of Novosel'cev (1990).

27 or these names, see Golden (1980, 1: 202-204, 210-213).

28 On *Ors-Urus*, see Golden (1990: 33-46).

29 On the Turkic ġ*ilm*ā*n*, see Pipes (1978), Töllner (1971), Yıldız (1976).

30 See the comments of Wink (1990, 1997, 1: 21). On the training of the ġ*ilm*ā*n*, see Niz∗ām al-Mulk in his *Siy*ā*sat-n*ā*ma* (Qazwīnī & Čahārdihī 1334 / 1956: 109-110, translated by Darke 1960: 106-107, viewed with some doubts by Bosworth 1963: 280). On the numbers of Turkic ġ*ilm*ā*n* in Samanid service, see Bregel (1991: 56-58).

31 The principal work on the Ghaznavids is that of Bosworth (1963) and his *The Later Ghaznavids* (Bosworth 1977). On the Karakhanids, see Pritsak (1951) and (1953-1954), Golden (1990: 352ff) and (1992: 211ff). For a more detailed discussion of events, see Barthold (1968: 180ff). See also the comments of Köprülü (1966: 16-18). On Persian linguistic influences on the *Qutadγu Bilig*, see Dankoff (1983: 10-12). On Mah∗mūd al-Kāšγarī and Yūsuf Khās∃s∃ H+ājib, see Bombaci (1969: 89-101).

32 The Persian that came to India was that of Central Asia, not Iran proper (Ekram 1964: 36).

33 There are numerous accounts of Seljuk origins, see Sümer (1980: 61-91); Agadžanov (1969).

34 On the Seljuks in Asia Minor, the "Rūm Sultanate," see Cahen (1968).

35 Frye (1975: 222-230) suggests that this was because a power vacuum developed in the cities as the Turkic rulers preferred their nomadic encampments. Moreover, there was tension between the often heterodox forms of Islam brought to the nomads by the *s∃*ū*fīs* and the more orthodox Islam of the ᵃ*ulam*ā« (Canfield 1991: 13-18).

36 See the appropriate chapters in *The Cambridge history of Iran* (Jackson & Lockhart 1986, 6: *The Timurid and Safavid Periods*) and Golembek & Subtelny (1992); Bŭriev (1997).

37 On the early Mamlūk or "Slave Kings", see Wink (1997).

38 On the Safavids, see Sümer (1976), Savory (1980), Roemer (1986).

39 See brief discussion in Doerfer (1998: 241-243).

40 Some, e.g. Pritsak (1981, 1: 10-20), argue that it was the long distance merchants from sedentary society that were the real force behind the creation of the nomadic empires.

References

Aalto, P. 1971. Iranian contacts of the Turks in pre-Islamic times. In: Ligeti, L. (ed.) *Studia Turcica*. Budapest: Akadémiai Kiadó.29-37.

Abaev, V. I. 1958. *Istoriko-étimologičeskij slovar' osetinskogo jazyka.* Moskva, Leningrad: Akademija Nauk.
Abū«l-Fad∗l Ibrāhīm 1967-1969. *At,-T□abarı, Ta«rī¿ at,-T□abar*ī 8. Cairo.
Adshead, S. A. M. 1993. *Central Asia in world history.* London: Macmillan.
Agadžanov, A. G. 1969. *Očerki istorii oguzov i turkmen Srednej Azii IX-XII vv*. Ašxabad.
Allsen, T. 1994. Two cultural brokers of medieval Eurasia: Bolad Aqa and Marco Polo. In: Gervers, M & Schlepp, W. (eds.) *Nomadic diplomacy, destruction and religion from the Pacific to the Adriatic.* (Toronto Studies in Central and Inner Asia 1.) Toronto: Joint centre for Asia Pacific Studies. 63-78.
Allsen, T. T. 1989. Mongolian princes and their merchant partners. *Asia Major*, 3rd series, 2 /2 **[page numbers]**
Allsen, T. T. 1997. *Commodity and exchange in the Mongol Empire.* Cambridge: Cambridge University Press.
Amedroz, H. F. (ed.) 1920-1921. *Ibn Miskawaih, Tajārub al-Umam* 2. Oxford. [Translated by D. S. Margoliouth.]
Arberry, J. 1958. *Classical Persian literature.* London: Allen & Unwin. [Reprint: Richmond, 1994.]
Atalay, B. (ed.) 1945. *Ettuhfet-üz-zekiyye fil-lûgat-it-türkiyye*. İstanbul: Bürhaneddin basımevleri.
Bailey, H. W. 1982. *The culture of the Sakas in Ancient Iranian Khotan.* Delmar, New York: Caravan Books
Bailey, H. W. 1985. *Khotanese texts* 7. Cambridge: The University Press.
Barfield, T. 1989. *The perilous frontier.* Oxford: Blackwell.
Barthold = Bartol'd, V. V. 1963-1977. Dvenadcat' leksij po istorii tureckix narodov Srednej Azii. In: *Sočinenija* 5.
Barthold = Bartol'd, V. V. 1963-1977. *Istorija turecko-mongol'skix narodov* In: *Sočinenija* 5.
Barthold = Bartol'd, V. V. 1963-1977. O xristianstve v Turkestane v domongol'skij period. In: Bartol'd, V. V. In: *Sočinenija* II / 2.
Barthold, W. 19683. *Turkestan down to the Mongol invasion* London: Luzac. [Translated by T. Minorsky.]
Beckwith, C. 1984. Aspects of the early history of the Central Asian guard corps in Islam. *Archivum Eurasiae Medii Aevi* 4, 29-43.
Beckwith, C. 1987. *The Tibetan Empire in Central Asia.* Princeton: Princeton University Press.
Benkő, L. et al. 1967-1976. *A magyar nyelv történeti-etimológiai szótára* 3. Budapest: Akadémiai Kiadó.
Blagova, F. G. 1997. Čagatajskij jazyk. In: Tenišev, Ė. R. (ed.) *Tjurkskie jazyki*. Biškek: Izd. Dom "Kyrgystan".
Blockley, R. C. (ed.) 1985. *The history of Menander the Guardsman.* Liverpool: F. Cairns.
Bombaci, A. 1965. Qutluγ Bolzun! *Ural-Altaische Jahrbücher* 36, 284-291.
Bombaci, A. 1966. Qutluγ bolsun (II) *Ural-Altaische Jahrbücher* 38, 13-43.
Bombaci, A. 1969. *La letteratura turca.* Firenze, Milano: Sansoni. de Boor, C. (ed.) 1887. *Theophylactus Simocatta, historiae*. [Reprint Stuttgart, 1972.]
Bosworth, C. E. 1963. *The Ghaznavids.* Edinburgh. Edinburgh University Press.
Bosworth, C. E. 1977. *The later Ghaznavids.* New York: Columbia University Press.
Bregel, J. 1978. The Sarts in the Khanate of Khiva. *Journal of Asian History* 12, 120-151.
Bregel, J. 1980. Barthold and Modern Oriental Studies. *International Journal of Middle Eastern Studies* 12, 385-403.
Bregel, Y. 1991. Turko-Mongol influences in Central Asia. In: Canfield, R. L. (ed.) *Turko-Persia in historical perspective.* Cambridge: Cambridge University Press.
Bŭriev, Ā. 1997. *Temuriylar dawri yāzma manbalarida markaziy Āsiyā.* Tāškent.
Bunijatov, Z. M. 1986. *Gosudarstvo xorezmšaxov-anušteginidov 1097-1231.* Moskva.
Burton, A. 1997. *The Bukharans. A dynastic, diplomatic and commercial history 1550-1702*. New York: St. Martin's Press.
Caferoğlu, Ahmet (ed.) 1931. *Abū Hayyān. Kitab al-Idrak li lisan al-atrak*. [Arabic text.] İstanbul.
Cahen, C. 1968. *Pre-Ottoman Turkey*. New York: Sidgwick & Jackson. [Translated by J. Jones-Williams.]
Canfield, R. L. 1991. Introduction: The Turko-Persian tradition. In: Canfield, R. L. (ed.) *Turko-Persia in historical perspective.* Cambridge: Cambridge University Press. **[page numbers]**
Chavannes, E. 1900. *Documents sur les Tou-kiue (Turcs) occidentaux.* St. Petersburg: J. Glasounof. [Reprinted 1941, Paris.]
Clauson, Gerard Sir 1972. *An etymological dictionary of pre-thirteenth century Turkish*. Oxford: Clarendon Press.
Czeglédy, K. 1983. From east to west: The age of nomadic migrations in Eurasia. *Archivum Eurasiae Medii Aevi* 3, 25-125.
Dąbrowski K. 1975. Hunowie europejscy. In: Dąbrowski, Krzystof & Nagrodzka-Majchrzy, Teresa & Tryjarski, Edward (eds.) *Hunowie europejscy, Protobułgarzy, Chazarowie, Pieczyngowie.* Wrocław, Warszawa, Kraków: Zaklad Narodowy im. Ossolinskich.
Dankoff, R. & Kelly, J. 1982-1985. *Mah∗mūd al-Kāšγarī. Compendium of the Turkic dialects. (Dīwān Luγāt at-Turk.)* Harvard: Harvard University Press.

Dankoff, R. (ed.) 1983. *Yūsuf Khāsəsə H+ājib. Wisdom of Royal Glory (Kutadgu Bilig). A Turko-Islamic mirror for princes.* Chicago: University of Chicago Press.
Doerfer, G. 1998. The influence of Persian language and literature among the Turks. In: Hovannisian, R. G. & Sabagh, G. (eds.) *The Persian presence in the Islamic world.* Cambridge: Cambridge University Press. **[page numbers]**
Ekram, S. M. 1964. *Muslim civilization in India.* New York: Columbia University Press.
Foltz, R. C. 1998. *Mughal India and Central Asia.* Karachi et al.: Oxford University Press.
Frye, R. 1984. *History of Ancient Iran.* München: C. H. Beck.
Frye, R. N. 1996. *The heritage of Central Asia*. Princeton: Wiener.
Frye, R. N. 1975. *The Golden Age of Persia*. London: Weidenfeld & Nicolson. von Gabain, A. 1983. Irano-Turkish relations in the late Sasanian period. In: Yarshater, E. (ed.) *The Cambridge history of Iran. The Seleucid, Parthian and Sasanian periods* 3 / 1. Cambridge: Cambridge University Press. 613-624.
Gamkrelidze T. V. & Ivanov, V. V. 1984. *Indoevropejskij jazyk i indoevropejcy*. Tblisi: Izd. Tbilisskogo univ.
Gibb, H. A. R. 1923. *The Arab conquests in Central Asia.* New York. de Goeje, M. J. 1892. *Al-Yaᵃ qūbī. Kitāb al-Buldān*. Leiden: Brill.
Golden, P. B. 1980. *Khazar studies* 1. Budapest: Akadémiai Kiadó.
Golden, P. B. 1990. Cumanica 3: Urusoba. In: Sinor, D (ed.) *Aspects of Altaic civilization* 3. Bloomington: Indiana University. **[page numbers]**
Golden, P. B. 1990. The Karakhanids and early Islam. In: Sinor, D. (ed.) *The Cambridge history of early Inner Asia*. Cambridge. **[page numbers].**
Golden, P. B. 1992. *An introduction to the history of the Turkic peoples*. (Turcologica 9.) Wiesbaden: Harrassowitz.
Golembek, L. & Subtelny, M. (eds.) 1992. *Timurid art and culture. Iran and Central Asia in the fifteenth century*. Leiden: Brill.
Grjaznov, M. P. 1969. *Southern Siberia*. Geneva, Paris, Munich: Nagel. [Translated by J. Hogarth.]
Gumilev, L. N. 1967. *Drevnie tjurki.* Moskva: Nauka.
Haussig, H. W. 1983. *Die Geschichte Zentralasiens und der Seidenstrasse in vorislamischer Zeit.* Darmstadt: Wissenschaftliche Buchgesellschaft. İnalcık, H. 1973. *The Ottoman Empire. The classical age, 1300-1600*. London: Weidenfeld & Nicolson.
Jackson, P. & Lockhart, L. (eds.) 1986. *The Cambridge history of Iran* 6. Cambridge: Cambridge University Press.
Janhunen, J. 1996. *Manchuria. An ethnic history.* Helsinki: Finno-Ugrian Society.
Kafesoğlu, İ. 1956. *Harezmşahlar devleti tarihi.* Ankara: Türk Tarih Kurumu.
Xazanov, A. M. 1984. *Nomads and the outside world*. Cambridge, New York: Cambridge Unversity Press. [Translated by J. Crookenden.]
Kiselev, S. V. 1949. *Drevnjaja istorija južnoj Sibiri*. Moskva: AN.
Kljaštornyj, S. G. & Savinov, D. G. 1994. *Stepnye imperii Evrazii.* St. Petersburg: Farn. Kljaštornyj, S. G. & Livšic, V. A. 1972. The Sogdian inscription of Bugut revised. *Acta Orientalia Hungarica*, 26 / 1, **[page numbers]**
Kljaštornyj, S. G. 1973. Drevnetjurkskaja pis'mennost' i kul'tura narodov Central'noj Azii. *Tjurkologičeskij Sbornik* 1972, **[page numbers.]**
Klyaštornyj, S. G. 1994. The royal clan of the Turks and the problem of early Turkic-Iranian contacts. *Acta Orientalia Hungarica* 47 / 3, **[page numbers]**
Köprülü, F. 19662. *Türk edebiyatında ilk mutasavvıflar.* Ankara.
Kyzlasov, I. L. 1994. *Runičeskie pis'mennosti evrazijskix stepej.* Moskva.
Lieu, S. N. C. 1985. *Manichaeism in the later Roman Empire and Medieval China.* Manchester et al.: Manchester University Press.
Litvinskij, B. A. (ed.) 1992. *Vostočnyj Turkestan v drevnosti i rannem srednevekov'e.* Ėtnos jazyki, religii. Moskva: Nauka.
Liu Mau-tsai 1958. *Die chinesischen Nachrichten zur Geschichte der Ost-Türken (T'u-küe)* 1. Wiesbaden: Harrassowitz.
Maenchen-Helfen, O. 1973. *The world of the Huns*. Berkeley et al.: University of California Press.
Mallory, J. P. 1989. *In search of the Indo-Europeans*. London: Thames & Hudson.
Manz, B. F. 1989. *The rise and rule of Tamerlane.* Cambridge et al.: Cambridge University Press.
Miziev, I. M. 1996. *Istorija Balkarii i Karačaja s drevnejšix vremen do poxodov Timura.* Nal'čik: El-Fa.
Moriyasu, T. & Ochir, A. (eds.) 1999. *Provisional report of researches on historical sites and inscriptions in Mongolia from 1996 to 1998.* Osaka: Society of Central Eurasian Studies.
Nadeljaev, V. M. et al. 1969. *Drevnetjurkskij slovar'.* Leningrad: Nauka.
Novosel'cev, A. P. 1990. *Xazarskoe gosudarstvo i ego rol' v istorii Vostočnoj Evropy I Kavkaza.* Moskva.
Orkun, H. N. 1936-1941. *Eski Türk yazıtları* 1. Ankara: Türk Dil Kurumu.

Pellat, C. & de Meynard, B. & Pavet de Courteille, A. (eds.) 1966-1979. Al-Masᵃūdī, *Murūjad-Dahab wa«l-Maᵃādin al-Jawhar*. Beirut.
Pipes, D. 1978. Turks in early Muslim service. *Journal of Turkic Studies* 2, 66-78.
Pletneva, S. A. 1999. *Očerki xazarskoj arxeologii*. Moskva, Ierusalim.
Blockley, R. C. (ed.) 1981-1983. *The fragmentary classicizing historians of the later Roman Empire, Eunapius, Olympiodorus, Priscus and Malchus*. Liverpool: Cairns.
Pritsak, O. 1951. Von den Karluk zu den Karachaniden. *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft* 101, 270-300.
Pritsak, O. 1953-1954. Die Karachaniden. *Der Islam* 31, 17-68.
Pritsak, O. 1981. *The origin of rus'* 1. Cambridge, Mass.: Distributed by Harvard University Press for the Harvard Ukrainian Research Institute.
Qazwīnī, M. & Čahārdihī, M (eds.) 1334 / 1956. *Siyāsat-nāma.* Tihran: Kitab Furusi-i Tuhuri. [Translation: Darke, Hubert 1960. *The Book of Government or Rules for Kings.* London: Routledge & Kegan Paul.]
Rastorgueva, V. S. et al. 1981. *Osnovy iranskogo jazykoznanija. Sredneiranskie jazyki.* Moskva: Nauka.
Richards, J. F. 1993. *The New Cambridge history of India*. Cambridge: Cambridge University Press.
Roemer, H. R. 1986. The Safavid period. In: Jackson, P. & Lockhart, L. (eds.) *The Cambridge history of Iran* 6. Cambridge: Cambridge University Press. 189-350.
Rolle, R. 1989. *The world of the Scythians*. London: Batsford. [Translated by F. Gayna Walls.]
Róna-Tas, A. 1991. *An introduction to Turkology.* Szeged: Univ. Szegediensis de Attila József Nominata
Rudenko, S. I. 1970. *Frozen tombs of Siberia. The Pazyryk burials of iron-age horsemen*. London: Dent & sons. [Translated by M. W. Thompson.]
Samolin, W. 1964. *East Turkistan to the twelfth century.* The Hague: Mouton.
Savory, R. 1980. *Iran under the Safavids.* Cambridge: Cambridge University Press.
Schafer, E. H. 1963. *The golden peaches of Samarkand. A study of T'ang exotics.* Berkeley: University of California Press. [Reprinted 1985.]
Sinor, D. 1990. The establishment and dissolution of the Türk Empire. In: Sinor, D. (ed.) *The Cambridge history of early Inner Asia.* Cambridge: Cambridge University Press. **[page numbers]**
Subtelny, M. 1994. The symbiosis of Turk and Tajik. In: Manz, B. F. *Central Asia in historical perspective.* Boulder: Westview Press. **[page numbers]**
Sümer, F. 1976. *Safevi devletinin kuruluşu ve gelişmesinde Anadolu Türklerinin rolü.* Ankara: Güven matbaası.
Sümer, F. 19803. *Oğuzlar.* Istanbul: Ana.
Tekin, T. 1988. *Orhon yazıtları*. Ankara: Türk Tarih Kurumu basımevi.
Töllner, H. 1971. *Die türkischen Garden am Kalifenhof vom Samarra.* Walldorf, Hessen: Verlag für Orientkunde Vorndran.
Tornberg, C. J. (ed.) 1851-1876. *Ibn al-Atīr. Al-Kāmil fi «t-Ta«rı¿.* [Reprint: Beirut, 1965-1966 with different pagination.]
Treadgold, W. 1995. *Byzantium and its army 284-1081.* Stanford: Stanford University Press.
Whittow, M. 1996. *The making of Byzantium 600-1025.* Berkeley: University of California Press.
Wink, A. 1990. *Al-Hind. The making of the Indo-Islamic world* 1. Leiden, New York, Köln: Brill.
Wink, A. 1997. *Al-Hind. The making of the Indo-Islamic world* 2. Leiden, New York, Köln: Brill.
Yarshater, E. 1998. The Persian presence in the Islamic world. [Introduction.] In: Hovannisian, R. G. & Sabagh, G. (eds.) *The Persian presence in the Islamic world.* Cambridge: Cambridge University Press. **[page numbers]**
Yıldız, D. 1976. İslâmiyet ve Türkler. İstanbul: Edebiyat Fakültesi Matbaası.
Zakeri, M. 1995. *Sāsānid soldiers in Early Muslim society. The origins of ʿAyyārān and Futuwwa*. Wiesbaden: Harrassowitz.
Zeimal, E. V. 1983. The political history of Transoxiana. In: Yarshater, E. (ed.) *The Cambridge history of Iran*, *The Seleucid, Parthian and Sasanian periods* 3 / 1. Cambridge: Cambridge University Press. [**page numbers]**

---

1. Turks and Iranian: An historical sketch. Peter Golden. 2016.

https://www.researchgate.net/publication/331237504_Turks_and_Iranians_The_Gunnar_Jarring_Memorial_Program_at_the_Swedish_Collegium_for_Advanced_Study

https://www.academia.edu/85364261/Turks_and_Iranians_An_Historical_Sketch